

مطالب مهم و ضروری سال اول و دوم دبیرستان

Word Order ساختار جملات:

ترتیب قرار گرفتن کلمات در جملات بستگی به نوع جمله دارد. فرمول کلی جمله نویسی یا ترتیب کلمات در جمله خبری عبارت است از:

فاعل + ↓ در جواب چه کسی	+ فعل ↓ در جواب چه کاری	+ مفعول ↓ در جواب چه چیزی/کسی را	+ قید حالت ↓ در جواب چگونه	+ قید مکان ↓ در جواب کجا	+ قید زمان ↓ در جواب کی
-------------------------------	-------------------------------	--	----------------------------------	--------------------------------	-------------------------------

مثال 1: Ali studied English carefully at home last night.

- برای سهولت در یادگیری، فرمول کلی جمله نویسی به صورت زیر می باشد:

S	+	V	+	O	+	M	+	P	+	T
فاعل		فعل		مفعول		حالت		مکان		زمان

- مفعول در جملات می تواند به دو صورت مستقیم direct و یا غیر مستقیم indirect بیاید.
به مثال های زیر توجه کنید:

مثال 2: I gave him two books.

مفعول غیر مستقیم در واقع همان متمم و مفعول مستقیم در واقع همان مفعول در فارسی است. معمولا مفعول غیر مستقیم به انسان مربوط می شود indirect object (i.o.) و مفعول مستقیم به غیر انسان مربوط می شود direct object (d.o.).

مثال 3: I bought him a story book.

S + V + I.O + D.O

I bought a story book for him.

S + V + D.O + for/to + I.O

کلمات پرسشی Wh- question words:

کلمات پرسشی، کلماتی هستند که هر کدام یکی از اجزای جمله را مورد سوال قرار می دهند و عبارتند از :

1) Who	چه کسی	فاعل انسان
2) What	چه چیزی	فاعل یا مفعول غیر انسان
3) Where	کجا	قید مکان
4) When	چه موقع	قید زمان
5) What time	چه ساعتی	قید زمان (راس زمان)

6) How long	چه مدتی	طول زمان
7) Why	چرا	علت
8) How far	چه فاصله ای	مسافت
9) How many	چه تعداد	تعداد
10) How much	چه مقدار، قیمت	قیمت، مقدار
11) How often	هر چند وقت یکبار	قید تکرار
12) Whom	چه کسی را	مفعول انسان
13) Which	کدام	برای انسان و غیر انسان، چه فاعل چه مفعول
14) Whose	مال چه کسی	مالکیت
15) How	چطور	قید حالت

- 1) Mr. Alavi teaches them English?
Who teaches them English?
- 2) The earthquake destroyed the village?
What destroyed the village?
- 2') I bought a house.
What did you buy?
- 3) He lives in Tabriz.
Where does he live?
- 4) She went to the library on Monday.
When did she go to the library?
- 5) I will come back at 5 o'clock.
What time will you come back?
- 6) I have been in Iran for 6 years.
How long have you been in Iran?
- 7) He was late because he was in heavy traffic.
Why was he late?
- 8) It is 2 kilometers from here to Bahar High School.
How far is it from here to Bahar High School?
- 9) There are 35 students in his class.
How many students are there in his class?
- 10) That book costs 100,000 rials.
How much does that book cost?
- 11) We have English once a week.
How often do you have English?
- 12) I saw Mr. Ahmadi on the way home.
Whom did you see on the way home?
- 13) The yellow apple is ripe.
Which apple is ripe?
- 14) She found my keys.
Whose keys did she find?
- 15) He studies his lessons carelessly.

How does he study his lessons?

جدول کامل ضمایر:

ضمیر کلمه ای است که به جای اسم به کار می رود از تکرار آن جلوگیری می کند.

ضمایر فاعلی	ضمایر مفعولی	ضمایر ملکی	قید تاکید
من I	مرا - به من me	مال من mine	خودم myself
تو you	شما - به شما you	مال شما yours	خودت yourself
او (مذکر) he	او را - به او him	مال او his	خودش himself
او (مونث) she	او را - به او her	مال او hers	خودش herself
آن (اشیاء و حیوان) it	آن را - به آن it	مال من its	خود آن itself
ما we	ما را - به ما us	مال ما ours	خودمان ourselves
شما you	شما را - به شما you	مال شما yours	خودتان yourselves
آن ها they	آن ها را - به آن ها them	مال آن ها theirs	خودشان themselves

ضمایر فاعلی: کلماتی هستند که جانشین فاعل جمله می شوند و قبل از فعل به کار می روند:

- 1) Mr. Karimi lives in that house.
He lives in that house.
- 2) Mr. Alavi and I are English teachers.
We are English teachers.
- 3) Does your teacher come to class on time?
Yes, he/she does.

ضمایر مفعولی: کلماتی هستند که به جای مفعول جمله به کار می روند (یا بعد از فعل به کار می روند یا بعد از حرف اضافه)

- 1) I saw Armin at school.
I saw him at school.
- 2) Please look at your book.
Please look at it.
- 3) He gave his book to Reza.
He gave it to Reza.

ضمایر ملکی: کلماتی هستند که جانشین (صفت ملکی+اسم) یا (مالک+ملک) می شوند.

- 1) This is my book.
It is mine.
- 2) That is Ali's car.
It is his.
- 3) Some of my friends are absent.
Some friends of mine are absent.

ضمایر تأکیدی/انعکاسی:

ضمایر تأکیدی (Emphatic Pronoun): این ضمایر بر انجام فعل توسط فاعل تأکید دارند و می توانند بلافاصله بعد از فاعل یا در آخر جمله بیایند.

- 1) I myself did my homework.
- 2) He wrote his homework himself.

ضمایر انعکاسی (Reflexive Pronouns): وقتی فاعل و مفعول جمله به یک چیز اشاره کند به عبارت دیگر مفعول انعکاسی از فاعل باشد از ضمایر انعکاسی استفاده می کنیم.

- 1) I bought myself a book.
- 2) She always talks to herself when she is angry.

گاهی اوقات در بعضی از عبارات و اصطلاحات از ضمایر انعکاسی استفاده می شود. مثال:

- 1) Please make yourself at home. لطفا این جا را مثل خانه خودتان بدانید.
- 2) Please help yourself. بفرمایید میل کنید.
- 3) We enjoyed ourselves at the party. در مهمانی به ما خیلی خوش گذشت.
- 4) I hope the students behave themselves. من امیدوارم دانش آموزان مودب باشند.

مقایسه صفات

1- صفت برابری: هرگاه دو نفر یا دو چیز در یک صفت یا ویژگی با هم برابر باشند از صفت برابری مطابق الگوی زیر استفاده می شود:

as + صفت + as

- 1) My parents are 45 years old.

والدین من 45 سال دارند.

My father is as old as my mother.

پدر من هم سن مادرم است.

- در حالتی که جمله منفی باشد می توانیم به جای اولین as از so استفاده کنیم.

- 2) Ali is not as/so clever as Reza.

علی مثل رضا باهوش نیست.

- الگوی the same as نیز برای مقایسه دو چیز مشابه به کار می رود.

- 3) The students this year are the same as last year.

دانش آموزان امسال مانند دانش آموزان سال قبل هستند.

2- صفت برتری (تفضیلی): اگر به مقایسه بین دو نفر یا دو چیز بپردازیم که یکی از آن ها در یک صفت یا ویژگی بهتر و برتر از دیگری می باشد از صفت برتری استفاده می کنیم.
به آخر صفات یک بخشی یا دو بخشی که مختوم به y هستند، (er+than) اضافه کنیم و اگر صفت چند بخشی باشد باید از الگوی (more+صفت+than) استفاده کنیم.
مثال:

1) Lesson 2 is easier than lesson 3.

درس دو آسانتر از درس سه است.

2) He is taller than his father.

او قد بلندتر از پدرش است.

3) This flower is more beautiful than that flower.

این گل زیباتر از آن گل است.

3- صفت برترین (عالی): اگر در یک گروه، یک نفر یا یک چیز، صفت یا ویژگی را بیش از سایرین دارا باشد برای بیان آن از صفت برترین یا عالی استفاده می شود.
صفات یک بخشی یا دو بخشی که مختوم به y هستند از الگوی (the+صفت+est) و برای صفات چند بخشی از الگوی (صفت+the most) استفاده می کنیم.

1) Lesson 8 is the easiest lesson in our book.

درس 8 آسان ترین درس در کتاب ما است.

2) He is the tallest in his family.

او قد بلندترین شخص در خانواده اش است.

3) This flower is the most beautiful flower.

این گل، زیباترین گل است.

جدول خلاصه صفات با قاعده

چند بخشی	یک بخشی یا دو بخشی مختوم به y	صفت
more+صفت+Than	er+than+صفت	تفضیلی
صفت+the most	est+صفت+the	عالی

بعضی از صفات بی قاعده بوده و از فرمول گفته شده تبعیت نمی کنند و باید آن ها را حفظ کنیم.

عالی	تفضیلی	صفت مطلق
The best بهترین	Better بهتر	Good خوب
The worst بدترین	Worse بدتر	Bad بد
The most بیشترین	More بیشتر	Many تعداد زیاد Much مقدار زیاد
The least کمترین	Less کمتر	Little کم

1) I have little money in my pocket.

من پول کمی در جیبم دارم.

2) My friend has less money than me.

دوستم پول کمتری از من دارد.

3) Reza has the least money.

رضا کمترین پول را دارد.

4) I have much homework to do today.

امروز من تکالیف زیادی دارم که انجام دهم.

5) My friend has more homework than me.

دوستم تکالیف بیشتری نسبت به من دارد.

6) Reza has the most homework to do.

رضا بیشترین تکالیف را دارد که انجام دهد.

زمان ها:

1- زمان حال ساده (simple present tense) (می روم، می نویسم، ...)

برای بیان کارهای معمول، عادی و روزمره از زمان حال ساده استفاده می شود.

شکل ساده فعل + فاعل

I study English every day.

من هر روز انگلیسی مطالعه می کنم.

سوالی: Do you study English every day?

منفی: I don't study English every day.

نکته: برای سوالی و منفی کردن این زمان در صورتی که فاعل جمله it-she-he باشد از does-doesn't و در غیر این صورت از don't-do استفاده می کنیم.

He plays football every afternoon.

سوالی: Does he play football every afternoon?

منفی: He doesn't play football every afternoon.

نشانه های این زمان: قیود تکرار every day, always, often, usually, sometimes, never,...

2- زمان حال استمراری Present continuous tense (دارم می روم، دارم می نویسم،...)

فعل ing دار + am,is,are + فاعل

I am studying English.

دارم انگلیسی مطالعه می کنم.

سوالی: Are you studying English?

منفی: I am not studying English.

نشانه های این زمان: now, right now, at the moment, at present,...

3- زمان حال کامل (ماضی نقلی) Present Perfect Tense (رفته ام، نوشته ام،...)

قسمت سوم فعل + have-has + فاعل

He has done his work by himself.

الف) برای بیان کارهایی که از گذشته شروع شده و تا حال ادامه دارد.

We have lived in Tehran since 1360.

از سال 1360 تا حالا در تهران زندگی می کنیم.

ب) برای بیان کارهایی که تازه به اتمام رسیده است.

1) I have just eaten my breakfast.

صبحانه ام را تازه خورده ام.

سوالی: Has he done his work by himself?

منفی: He hasn't done his work by himself.

نشانه های معروف این زمان:

For (طول زمان) و Since (آغاز زمان)

1) I haven't seen you for 2 months.

دو ماه است که شما را ندیده ام.

2) I haven't seen you since 2 months ago.

از دو ماه پیش تا حالا شما را ندیده ام.

4- زمان گذشته ساده Simple Past tense (رفتم، نوشتم،...)

بقیه جمله + قسمت دوم فعل + فاعل

I studied English last night.

دیشب انگلیسی مطالعه کردم.

برای بیان کاری که در گذشته انجام شده و به اتمام رسیده است از این زمان استفاده می کنیم.

سوالی: Did you study English last night?

منفی: I didn't study English last night.

- برای سوالی کردن این زمان از did و برای منفی کردن آن از didn't استفاده می کنیم.
- به یاد داشته باشیم بعد از does-do و did از شکل ساده فعل استفاده می کنیم.
- نشانه های این زمان: ..., last+..., ...+ago, yesterday

5- زمان گذشته استمراری Past Continuous tense (داشتم می رفتم، داشتم می نوشتم،...)

فاعل + was/were + v. + -ing

I was studying English when you called.

وقتی تلفن زدی داشتم انگلیسی مطالعه می کردم.

برای بیان کارهایی که در گذشته، در یک مقطع زمانی یا یک دوره زمانی در حال انجام شدن بوده است از این زمان استفاده می کنیم.

سوالی: Were you studying English?

منفی: I wasn't studying English.

6- زمان گذشته کامل Past Perfect Tense (رفته بودم، نوشته بودم،...)

قسمت سوم فعل + had + فاعل

I had studied English before I went to bed.

قبل از اینکه بخوابم، انگلیسی را مطالعه کرده بودم.

برای بیان کاری که در گذشته، قبل از یک عمل دیگر انجام شده است از این زمان استفاده می کنیم.

سوالی: Had you studied English before you went to bed?

منفی: I hadn't studied English before I went to bed.

نکته: گاهی اوقات جملات مرکب می باشند و بیش از دو زمان در آن ها به کار می روند. به فرمول های زیر توجه کنید:

گذشته ساده + before/when + گذشته کامل

1) I had eaten my dinner before you came.

قبل از اینکه شما بیایید شامم را خورده بودم.

یا Before you came, I had eaten my dinner.

2) I had done my homework when you arrived.

وقتی که شما رسیدید من تکالیفم را انجام داده بودم.

یا When you arrived, I had done my home work.

گذشته کامل + because/after + گذشته ساده

1) I was tired because I had worked a lot.

به خاطر اینکه خیلی کار کرد بودم، خسته بودم.

یا Because I had worked a lot, I was tired.

2) I went to bed after I had done my homework.

بعد از اینکه تکالیفم را انجام دادم، خوابیدم.

یا After I had done my homework, I went to bed.

7- زمان آینده ساده Future Simple Tense: (خواهم رفت، خواهم نوشت،...)

شکل ساده فعل + will + فاعل

I will study English tomorrow.

فردا انگلیسی را مطالعه خواهم کرد.

برای بیان کاری که در آینده انجام خواهد شد از این زمان استفاده می کنیم.

سوالی: Will you study English tomorrow?

منفی: I will not/won't study English tomorrow.

• نشانه های این زمان: ...,soon, tomorrow, next

جدول زمان ها در یک نگاه

زمان	مثال	معنی
حال ساده	I write a letter every month	هر ماه یک نامه می نویسم
حال استمراری	I am writing a letter now	الان دارم یک نامه می نویسم
گذشته ساده	T wrote a letter last night	دیشب یک نامه نوشتم
گذشته استمراری	I was writing a letter at 8 yesterday	ساعت 8 دیروز داشتم یک نامه می نوشتم
حال کامل	I have written a letter	یک نامه نوشته ام
گذشته کامل	I had written a letter when you came	وقتی آمدی یک نامه نوشته بودم
آینده ساده	I will write a letter	یک نامه خواهم نوشت

مثال های بیشتر:

حال ساده

1) I play football every day.

من هر روز فوتبال بازی می کنم.

سوالی: Do you play football every day? منفی: I don't play football every day.

حال استمراری

2) I am playing football now.

دارم فوتبال بازی می کنم.

سوالی: Are you playing football now? منفی: I am not playing football now.

گذشته ساده

3) I played football yesterday.

دیروز فوتبال بازی کردم.

سوالی: Did you play football yesterday? منفی: I didn't play football yesterday.

گذشته استمراری

4) I was playing football when you called.

وقتی تلفن زدی داشتم فوتبال بازی می کردم.

سوالی: Were you playing football when I called?

منفی: I wasn't playing football when you called.

حال کامل

5) I have played football for 6 years.

شش سال است که دارم فوتبال بازی می کنم.

سوالی: have you played football for 6 years.

منفی: I haven't played football for 6 years.

گذشته کامل

6) I had played football before I did my homework.

قبل از اینکه تکلیفم را انجام دهم فوتبال بازی کرده بودم.

سوالی: Had you played football before you did your homework?

منفی: I hadn't played football before I did my homework.

آینده ساده

7) I will play football tomorrow.. فردا فوتبال بازی خواهم کرد.

سوالی: Will you play football tomorrow?

منفی: I won't play football tomorrow.

Sample Test:

- 1- The train the station when we got there.
 - a) had left
 - b) has left
 - c) has been leaving
 - d) leaves
- 2- No one from him for the past six month.
 - a) had heard
 - b) has heard
 - c) heard
 - d) hears
- 3- I to the cinema since last month.
 - a) didn't go
 - b) hadn't gone
 - c) haven't gone
 - d) wouldn't go
- 4- He and answered my question.
 - a) stands up
 - b) stood up
 - c) is standing up
 - d) will stand up
- 5- Today, the weather is than yesterday.
 - a) bad
 - b) the worst
 - c) worst
 - d) worse
- 6- Why don't you go there by train? It is expensive and more comfortable.

- a) least
 - b) the least
 - c) little
 - d) less
- 7- Ali and Reza are 6 feet tall. Ali is Reza.
- a) as tall as
 - b) as tall
 - c) taller than
 - d) so tall as
- 8- Here are your shoes. You can put on.
- a) their
 - b) they
 - c) it
 - d) them
- 9- Mr. Ahmadi will go climbing tomorrow morning.
- a) him
 - b) his
 - c) himself
 - d) he
- 10- Look at in the mirror, then laugh at others.
- a) herself
 - b) himself
 - c) myself
 - d) yourself
- 11- My friend and are taken to school by my father every day.
- a) I
 - b) me
 - c) my
 - d) mine
- 12- He thinks that he is cleverer than
- a) our
 - b) we
 - c) ours
 - d) ourselves
- 13- Mr. Akbari said had locked the front door before he left.
- a) him
 - b) to him
 - c) he
 - d) himself
- 14- Which sentence is grammatically **wrong**?
- a) I gave him two English books.

- b) I gave two English books to him.
c) He did his work with great care last night at school.
d) My friend, Ali, usually comes to school late.
- 15- I'm happy. I am as as yesterday.
a) more well
b) good
c) best
d) better
- 16- "..... is he riding?" "His bicycle."
a) Who
b) When
c) What
d) Where
- 17- The green ball is mine. is yours?
a) What
b) Which
c) When
d) Whose
- 18- "..... did they first meet each other?" "Last year."
a) What time
b) When
c) Where
d) How long
- 19- '..... is it from here to Milad hospital?' '5 kms.'
a) How far
b) How long
c) How often
d) How much
- 20- '..... did you go to the store?' 'To buy something.'
a) When
b) Where
c) Who
d) Why

KEY:

1.a 2.b 3.c 4.b 5.d 6.a 7.a 8.d 9.c 10.d 11.a 12.b 13.c 14.c 15.b
16.c 17.b 18.b 19.a 20.d

واژگان کتاب سال اول

درس اول: The kindergarten man

1 - لغت : pay attention to

توجه کردن به، اهمیت دادن به : معنی
مثال : People didn't pay attention to Froebel.
مردم به فروبل توجه نمی کردند. (اهمیت نمی دادند) : معنی

2 - لغت : address

آدرس : معنی
مثال : Can I have your address?
آیا می توانم آدرس شما را داشته باشم؟ : معنی

3 - لغت : alone

به تنهایی، تنها : معنی
مثال : Friedrich played alone in a garden.
فردریک به تنهایی در یک باغ بازی می کرد : معنی

4 - لغت : all over

سراسر، همه جا : معنی
مثال : Soon there were kindergartens all over the world.
بعد از مدتی کوتاه، کودکانستان در سراسر دنیا به چشم می خورد : معنی

5 - لغت : all day long

تمام طول روز : معنی
مثال : All day long he looked at the books.
تمام طول روز او به کتابها نگاه می کرد. : معنی

6 - لغت : alphabet

الفبا : معنی
مثال : She knew the English alphabet when she was 4.
او وقتی 4 ساله بود، الفبای انگلیسی را می دانست. : معنی

7 - لغت : again

دوباره : معنی
مثال : Please read this poem again.
لطفاً این شعر را دوباره بخوانید. : معنی

8 - لغت : become

شدن : معنی
مثال : Don't become angry for simple things.
برای چیزهای ساده عصبانی نشو. : معنی

9 - لغت : call

صدا کردن، نامیدن : معنی
مثال : Froebel called his school "kindergarten".
فروبل مدرسه اش را "kindergarten" (کودکستان) نامید. : معنی

10 - لغت : could

گذشته ی can ، توانستن : معنی
مثال : He could play all day.
او می توانست همه ی روز را بازی کند. : معنی

11 - لغت : could I ... ?

آیا می توانم ... ؟ : معنی
مثال : Could I open the window?
آیا می توانم پنجره را باز کنم؟ : معنی

12 - لغت : die

مردن : معنی
مثال : Friedrich's mother died when he was a small boy.
مادر فردریک، وقتی که او پسر کوچکی بود، مُرد. : معنی

13 - لغت : everybody

همه، هر کس : معنی
مثال : Everybody was looking at him.
همه داشتند به او نگاه می کردند. : معنی

14 - لغت : exercise

تمرین، ورزش : معنی
مثال : This lesson has many exercises.
این درس تمرینات زیادی دارد. : معنی

15 - لغت : first name

نام اول، اسم کوچک : معنی
مثال : What is Froebel's first name? – Friedrich.
اسم کوچک فروبل چیست؟ – فردریک. : معنی

16 - لغت : fun (n)

موضوع سرگرم کننده و جالب : معنی
مثال : It was no fun.
اصلاً جالب نبود. : معنی

17 - لغت : grow

پرورش دادن، رشد کردن : معنی
مثال : He will grow flowers in his garden.
او در باغش گل پرورش خواهد داد. : معنی
Flowers will **grow** in his garden. : یک مثال دیگر
گل ها در باغش رشد خواهند کرد. : معنی

18 - لغت : grow up

رشد کردن (انسان) : معنی
مثال : When Froebel grew up , he remembered his school.
وقتی که فروبل بزرگ شد، مدرسه اش را به یاد داشت. : معنی

19 - لغت : glad

خوشحال : معنی
مثال : I am glad to meet you!
از آشنایی با شما خوشحالم! : معنی

20 - لغت : Germany

آلمان : معنی
مثال : Friedrich Froebel lived in Germany many years ago.

فردریک فروبل سال‌ها پیش در آلمان زندگی می‌کرد. : معنی

21 - لغت : have to

مجبور بودن - می‌باید (زمان حال) : معنی

مثال : Do you have to go now?

آیا باید الان بروی؟ : معنی

22 - لغت : had to

مجبور بودن - می‌بایست (زمان گذشته) : معنی

مثال : Jack had to go out yesterday.

دیروز جک مجبور بود بیرون برود. : معنی

23 - لغت : hard

سخت، دشوار : معنی

مثال : This math problem is hard.

این سؤال ریاضی دشوار است. : معنی

24 - لغت : I'd like

مایلم : معنی

مثال : I'd like to have a cup of tea.

مایلم یک فنجان چای بنوشم. : معنی

25 - لغت : if

اگر : معنی

مثال : If you study hard, you'll be successful.

اگر سخت درس بخوانی، موفق خواهی شد. : معنی

26 - لغت : just a moment

یک لحظه صبر کن : معنی

مثال : Just a moment, I'll come back soon.

یک لحظه صبر کن، من زود برمی‌گردم. : معنی

27 - لغت : kindergarten

کودکستان : معنی

مثال : My sister is four years old, so she goes to kindergarten.

خواهرم چهار سال دارد، بنابراین به کودکستان می‌رود. : معنی

28 - لغت : last name

نام خانوادگی : معنی

مثال : Friedrich's last name is Froebel.

نام خانوادگی فردریک، فروبل است. : معنی

29 - لغت : little

کوچک، کم : معنی

مثال : Friedrich made school a happier place for little children.

فردریک مدرسه‌ها را مکان شادتری برای بچه‌های کوچک کرد. : معنی

30 - لغت : love

دوست داشتن : معنی

مثال : Romeo loved Juliet.

رومئو، ژولیت را دوست داشت. : معنی

31 - لغت : must

(زمان حال) باید : معنی

مثال : You must study hard.

تو باید سخت درس بخوانی : معنی

32 - لغت : mean

معنی دادن : معنی

مثال : What does it mean?

معنی این چیست؟ : معنی

33 - لغت : motor bicycle

موتورسیکلت : معنی

مثال : His brother has a motor bicycle.

برادر او یک موتورسیکلت دارد. : معنی

34 - لغت : meet (v)

ملاقات کردن : معنی

مثال : We can meet in the restaurant.

ما می‌توانیم در رستوران (همدیگر را) ملاقات کنیم. : معنی

35 - لغت : more (than)

بیشتر (از) : معنی

مثال : He studies more than his brother.

او بیشتر از برادرش درس می‌خواند. : معنی

36 - لغت : much

(برای غیرقابل شمارش‌ها) زیاد : معنی

مثال : There isn't much milk in the glass.

شیر زیادی در لیوان نیست. : معنی

37 - لغت : on time

به موقع، سر وقت : معنی

مثال : The plane landed on time.

هواپیما به موقع فرود آمد. : معنی

38 - لغت : one

یک : معنی

مثال : You can have only one cup of tea.

می‌توانی فقط یک فنجان چای بنوشی : معنی

39 - لغت : pay for

حساب کردن، پرداختن (پول) برای . . . : معنی

مثال : You must pay for it yourself.

خودت باید پولش را بپردازی : معنی

40 - لغت : plant

گیاه : معنی

مثال : That garden is full of plants.

آن باغ پر از گیاه است. : معنی

41 - لغت : pretty

زیبا : معنی

مثال : Look at that pretty girl!

آن دختر زیبا را نگاه کن! : معنی

42 - لغت : policeman

پلیس : معنی

مثال : There were many policemen outside our house yesterday.

دیروز تعداد زیادی پلیس بیرون خانه‌ی ما بودند. : معنی

river : لغت - 43

رودخانه : معنی

مثال : How many rivers are there in Iran?

در ایران چند رودخانه وجود دارد؟ : معنی

so : لغت - 44

بنابراین : معنی

مثال : So Friedrich started a school like this.

بنابراین فردریک مدرسه‌ای را به این صورت آغاز کرد. : معنی

salad : لغت - 45

سالاد : معنی

مثال : She always has salad with her food.

او همیشه همراه با غذایش سالاد می‌خورد. : معنی

until : لغت - 46

تا : معنی

مثال : I waited for him until 6 o'clock.

من تا ساعت 6 منتظرش بودم. : معنی

wait for : لغت - 47

منتظر بودن : معنی

مثال : I won't wait for you more than 15 minutes.

من بیشتر از 15 دقیقه منتظرت نمی‌مانم. : معنی

ride : لغت - 48

سوار شدن، راندن : معنی

مثال : He can't ride that big bicycle.

او نمی‌تواند آن دوچرخه‌ی بزرگ را براند (سوار شود). : معنی

get up : لغت - 49

برخاستن : معنی

مثال : Why don't you get up if you're not asleep?

اگر خواب نیستی، چرا از رختخواب برنمی‌خیزی؟ (بلند نمی‌شوی؟) : معنی

swim : لغت - 50

شنا کردن : معنی

مثال : You shouldn't let your children swim in this part of the river.

شما نباید به بچه‌هایتان اجازه بدهید که در این قسمت رودخانه شنا کنند : معنی

remember : لغت - 51

به خاطر آوردن : معنی

مثال : My sister couldn't remember her teacher's name.

خواهرم نمی‌توانست اسم معلمش را به خاطر بیاورد. : معنی

fruit : لغت - 52

میوه : معنی

مثال : We have some guests today, you must buy some more fruit.

امروز مهمان داریم، تو باید مقدار بیشتری میوه بخری. : معنی

tomatoes : لغت - 53

گوجه‌فرنگی : معنی

مثال : We need some tomatoes for the salad.

ما برای سالاد به تعدادی گوجه‌فرنگی نیاز داریم. : معنی

milk : لغت - 54

شیر : معنی

مثال : The baby needs milk.

کودک به شیر نیاز دارد. : معنی

درس دوم: The funny farmhand

also : لغت - 55

همچنین : معنی

مثال : You can have lunch and you can also have tea.

شما می‌توانید ناهار و همچنین چای بخورید. : معنی

Asia : لغت - 56

آسیا : معنی

مثال : Iran is located in Asia.

ایران در آسیا واقع شده است. : معنی

better (than) : لغت - 57

بهتر از، بهتر : معنی

مثال : This book is better than that one.

این کتاب بهتر از آن یکی است. : معنی

back (on the back of) : لغت - 58

(در پشت ...) پشت : معنی

مثال : The monkey rides on the back of the farmer's bicycle.

میمون پشت دوچرخه‌ی کشاورز سوار می‌شود. : معنی

beautiful : لغت - 59

زیبا : معنی

مثال : He has a beautiful garden.

او یک باغ زیبا دارد. : معنی

bus stop : لغت - 60

ایستگاه اتوبوس : معنی

مثال : Alex was waiting at the bus stop.

الکس در حال انتظار در ایستگاه اتوبوس بود. : معنی

coconut : لغت - 61

نارگیل : معنی

مثال : The monkey picks the brown coconuts.

میمون نارگیل‌های قهوه‌ای را می‌چیند. : معنی

climb : لغت - 62

بالا رفتن : معنی

مثال : Can you climb a tall tree?

آیا می‌توانی از یک درخت بلند بالا بروی؟ : معنی

63 - لغت : correctly

به درستی : معنی

مثال : Jack was able to do his job correctly.

جک قادر بود که شغلش را به درستی انجام دهد. : معنی

64 - لغت : cow

گاو : معنی

مثال : There was a cow in the farm.

یک گاو در مزرعه بود. : معنی

65 - لغت : clever

باهوش : معنی

مثال : Monkeys are clever animals.

میمون‌ها حیوانات باهوشی هستند. : معنی

66 - لغت : cloudy

ابری : معنی

مثال : If the sky is cloudy , it may rain.

اگر آسمان ابری است، ممکن است باران ببارد. : معنی

67 - لغت : down

پایین : معنی

مثال : The cat was coming down the tree.

گربه داشت از درخت پایین می‌آمد. : معنی

68 - لغت : drop (v , n)

(اسم) قطره / (فعل) رها کردن، انداختن : معنی

مثال : The monkey drops the coconuts down to the farmer.

میمون نارگیل‌ها را برای کشاورز پایین می‌اندازد. : معنی

مثال دیگر : He had a drop of milk in his coffee.

او یک قطره (مقدار کمی) شیر در قهوه‌اش ریخت : معنی

69 - لغت : dialog (dialogue)

مکالمه : معنی

مثال : There was a dialog at the beginning of the lesson.

یک مکالمه در ابتدای درس بود. : معنی

70 - لغت : Europe

اروپا : معنی

مثال : Spain is located in Europe.

اسپانیا در اروپا واقع شده است. : معنی

71 - لغت : exam

امتحان : معنی

مثال : Antonio could pass his exams easily.

آنتونیو به راحتی می‌توانست امتحاناتش را بگذراند. : معنی

72 - لغت : far from

دور از : معنی

مثال : Do you live far from here?

آیا دور از این‌جا زندگی می‌کنید؟ : معنی

73 - لغت : farmhand

کمک کشاورز، کارگر مزرعه : معنی

مثال : In some countries monkeys are farmhands.

در بعضی از کشورها میمون‌ها کارگر مزرعه هستند. : معنی

74 - لغت : field

دشت، زمین : معنی

مثال : The cows are eating grass in the field.

گاوها دارند در زمین و دشت علف می‌خورند. : معنی

75 - لغت : full (of)

پُر (از) : معنی

مثال : The new book is full of pictures.

کتاب جدید پُر از عکس است. : معنی

76 - لغت : funny

جالب، خنده‌دار : معنی

مثال : Monkeys are funny animals.

میمون‌ها حیوانات جالبی هستند. : معنی

77 - لغت : get late

دیر شدن : معنی

مثال : Hurry up! It's getting late!

عجله کن! دارد دیر می‌شود! : معنی

78 - لغت : He's from . . .

او اهل . . . است. : معنی

مثال : Colin is from the United States of America.

کالین اهل ایالات متحده‌ی آمریکا است. : معنی

79 - لغت : get to

رسیدن (به) : معنی

مثال : He gets to work late every day.

او هر روز دیر سرکار می‌رسد. : معنی

80 - لغت : grass

علف : معنی

مثال : Cows eat grass.

گاوها علف می‌خورند. : معنی

81 - لغت : green

نارس - سبز : معنی

مثال : The monkey knows that a green coconut must stay on the tree longer.

میمون می‌داند که یک نارگیل نارس باید برای مدت بیشتری :

روی درخت باقی بماند.

82 - لغت : go up

بالا رفتن : معنی

مثال : An ant was going up the wall.

مورچه‌ای داشت از دیوار بالا می‌رفت. : معنی

83 - لغت : hot

داغ : معنی

مثال : The tea is very hot. I can't have it.

چای خیلی داغ است. نمی‌توانم آن را بنوشم. : معنی

84 - لغت : How far . . . ?

چه‌قدر دور است . . . ؟ چه‌قدر فاصله است تا . . . ؟ : معنی

مثال : How far is it to your school?

تا مدرسه‌ی شما چه قدر فاصله است؟ : معنی

85 - لغت : have a cold

سرماخوردگی داشتن : معنی

مثال : Jack didn't come to school yesterday. He must have had a cold.

جک دیروز به مدرسه نیامد. لابد سرماخورده بود. (حتماً سرماخورده : معنی

است.)

86 - لغت : I see.

می فهمم، بله : معنی

مثال : I can't come to the party tonight. - I see.

نمی توانم امشب به مهمانی بیایم. - (بله) می فهمم. : معنی

87 - لغت : important

مهم : معنی

مثال : Is it important to study this book?

آیا خواندن این کتاب مهم است؟ : معنی

88 - لغت : land

خشکی، زمین : معنی

مثال : Farmers work on the land.

کشاورزان روی زمین کار می کنند. : معنی

89 - لغت : It's me.

من هستم، منم : معنی

مثال : Who is knocking at the door? - It's me.

چه کسی دارد در می زند؟ - منم. (من هستم). : معنی

90 - لغت : Japan

ژاپن : معنی

مثال : This student is from Japan.

این دانش آموز ژاپنی است. : معنی

91 - لغت : jungle

جنگل : معنی

مثال : Monkeys live in jungles.

میمون ها در جنگل ها زندگی می کنند. : معنی

92 - لغت : laugh

خندیدن : معنی

مثال : A funny thing makes you laugh.

یک چیز خنده دار باعث می شود که شما بخندید. : معنی

93 - لغت : long

طولانی، بلند : معنی

مثال : She read the newspaper for a long time.

او برای مدت طولانی روزنامه را خواند. : معنی

94 - لغت : make

ساختن، وادار کردن، باعث شدن : معنی

مثال : A funny thing makes you laugh.

یک چیز خنده دار سبب می شود که شما بخندید : معنی

95 - لغت : monkey

میمون : معنی

مثال : Some monkeys are farmhands.

بعضی از میمون ها کارگر مزرعه (کمک کشاورز) هستند. : معنی

96 - لغت : meter

متر : معنی

مثال : It is about 200 meters to the post office.

تا اداره ی پست تقریباً 200 متر است. : معنی

97 - لغت : nice

خوب : معنی

مثال : Today is a nice day.

امروز روز خوبی است. : معنی

98 - لغت : north

شمال : معنی

مثال : We are going to the north part of Iran for the weekend.

برای آخر هفته به قسمت شمالی ایران خواهیم رفت. : معنی

99 - لغت : necessary

لازم، ضروری : معنی

مثال : Milk is necessary for health.

شیر برای سلامتی لازم (ضروری) است. : معنی

100 - لغت : on top of

بالای، بالاترین قسمت : معنی

مثال : The cat is on top of the tree.

گربه، بالای درخت است. : معنی

101 - لغت : Persian

ایرانی، فارسی : معنی

مثال : Everyone likes Persian carpets.

همه فرش های ایرانی را دوست دارند. : معنی

102 - لغت : piece

قطعه، تکه : معنی

مثال : I need a piece of paper.

من به یک قطعه کاغذ نیاز دارم. : معنی

103 - لغت : pick

چیدن : معنی

مثال : You shouldn't pick the flowers in the park.

شما نباید گل های پارک را بچینید. : معنی

104 - لغت : phone

تلفن : معنی

مثال : Can I have your phone number?

آیا می توانم شماره تلفن شما را داشته باشم؟ : معنی

105 - لغت : quite

تقریباً (در معنای مثبت)، کاملاً : معنی

مثال : The library is quite silent. / Today is quite sunny.

امروز تقریباً هوا آفتابی است. / کتابخانه کاملاً ساکت است. : معنی

106 - لغت : raise

پرورش دادن، بالا بردن : معنی

مثال : Farmers raise animals.

کشاورزان حیوانات را پرورش می دهند. : معنی

107 - لغت : ripe

تازه، رسیده : معنی

مثال : A ripe coconut is brown.

یک نارگیل رسیده، قهوه‌ای رنگ است. : معنی

108 - لغت : snow (n , v)

برف باریدن، برف : معنی

مثال : Does it snow a lot in your country?

آیا در کشور شما زیاد برف می‌بارد؟ : معنی

109 - لغت : spring

بهار : معنی

مثال : Spring is the first season.

بهار اولین فصل سال است. : معنی

110 - لغت : something

چیزی، موردی : معنی

مثال : There is something that I should tell you.

چیزی وجود دارد که باید به تو بگویم. : معنی

111 - لغت : stand in line

در صف ایستادن : معنی

مثال : You should stand in line for getting on a bus.

برای سوار اتوبوس شدن باید در صف بایستی. : معنی

112 - لغت : stay awake

بیدار ماندن : معنی

مثال : I had to stay awake because I had lots of work to do.

من مجبور بودم بیدار بمانم چون کارهای زیادی برای انجام. : معنی

دادن داشتم

113 - لغت : tired

خسته : معنی

مثال : He was tired after a week of hard work.

او پس از یک هفته کار سخت خسته بود. : معنی

114 - لغت : Turkey

ترکیه : معنی

مثال : Tom is my friend. He is from Turkey.

تام دوست من است. او اهل ترکیه است. : معنی

115 - لغت : thirsty

تشنه : معنی

مثال : If you are thirsty, you can have a glass of water.

اگر تشنه هستی، می‌توانی یک لیوان آب بنوشی. : معنی

116 - لغت : top

برتر، نوک : معنی

مثال : Jack is the top student in our class.

جک شاگرد برتر کلاس ماست. : معنی

117 - لغت : travel

مسافرت کردن : معنی

مثال : I am traveling to the U.S.A next month.

من ماه آینده به ایالات متحده‌ی آمریکا سفر خواهم کرد. : معنی

118 - لغت : village

روستا : معنی

مثال : That farmer lives in this village.

آن کشاورز در این روستا زندگی می‌کند. : معنی

119 - لغت : weather

هوا : معنی

مثال : How was the weather yesterday?

دیروز هوا چه‌طور بود؟ : معنی

120 - لغت : Who is on the phone?

چه کسی پشت تلفن (خط) است؟ : معنی

مثال : Who is on the phone? - Alice.

چه کسی پشت تلفن (خط) است؟ - آلیس. : معنی

121 - لغت : Where do you come from?

شما اهل کجا هستید؟ : معنی

مثال : Where do you come from? - I come from Italy.

شما اهل کجا هستید؟ - من اهل ایتالیا هستم. : معنی

122 - لغت : Where's he from?

او اهل کجاست؟ : معنی

مثال : Where is Antonio from? - He's from Spain.

آنتونیو اهل کجاست؟ - او اهل اسپانیا است. : معنی

123 - لغت : winter

زمستان : معنی

مثال : It usually snows in winter.

معمولاً در زمستان برف می‌بارد. : معنی

124 - لغت : plate

صفحه، بشقاب : معنی

مثال : The plate is dirty.

بشقاب کثیف است. : معنی

125 - لغت : test

امتحان : معنی

مثال : The biology test wasn't very difficult.

امتحان زیست‌شناسی خیلی سخت نبود. : معنی

126 - لغت : train

قطار : معنی

مثال : This train is very fast.

این قطار خیلی سریع است. : معنی

127 - لغت : flower

گل : معنی

مثال : I like roses more than other flowers.

من رُز را بیشتر از بقیه‌ی گل‌ها دوست دارم. : معنی

128 - لغت : sky

آسمان : معنی

مثال : The sky is clear today. / The sky is cloudy today.

امروز آسمان ابری است / امروز آسمان صاف است. : معنی

129 - لغت : child

کودک، بچه : معنی

مثال : The child was playing alone in the park.

کودک داشت به تنهایی در پارک بازی می کرد. : معنی

درس سوم: A Story about Newton

almost : لغت - 130

معنی تقریباً :

مثال : David ate almost everything on the plate.

دیوید تقریباً همه چیزهایی را که در بشقاب بود، خورد. : معنی

angry : لغت - 131

معنی عصبانی :

مثال : Don't laugh at him. He may become angry.

به او نخند. ممکن است عصبانی شود. : معنی

anybody : لغت - 132

معنی کسی، هیچ کس، هر کس :

مثال : Is anybody outside?

آیا کسی بیرون است؟ : معنی

be afraid of : لغت - 133

معنی ترسیدن از :

مثال : Are you afraid of snakes?

آیا از مار می ترسید؟ : معنی

between : لغت - 134

معنی بین، میان :

مثال : There was a notebook between the books.

یک دفتر بین کتابها بود. : معنی

bird : لغت - 135

معنی پرنده :

مثال : A bird was flying in the sky.

یک پرنده داشت در آسمان پرواز می کرد. : معنی

boil (v) : لغت - 136

معنی جوشیدن، جوشاندن :

مثال : Newton boiled his watch!

نیوتن ساعتش را جوشاندا! : معنی

boiling : لغت - 137

معنی جوشان، داغ :

مثال : Be careful with the boiling water!

مواظب آب جوش باش : معنی

by : لغت - 138

معنی با، به وسیله، توسط :

مثال : I went to school by bus.

من با اتوبوس به مدرسه رفتم. : معنی

Englishman : لغت - 139

معنی مرد انگلیسی :

مثال : Edward is a typical Englishman.

ادوارد نمونه ای یک مرد انگلیسی است. / ادوارد یک مرد انگلیسی : معنی

نوعی است.

ever : لغت - 140

معنی تا به حال :

مثال : Have you ever seen a lion?

آیا تا به حال شیر دیده ای؟ : معنی

find : لغت - 141

معنی یافتن، پیدا کردن :

مثال : I am late and I can't find my socks!

دیرم شده است و نمی توانم جوراب هایم را پیدا کنم! : معنی

fire : لغت - 142

معنی آتش :

مثال : He was boiling an egg on the fire.

او داشت یک تخم مرغ را روی آتش می جوشاند. : معنی

feet : لغت - 143

معنی پاها :

مثال : You should wash your feet before going inside the pool.

تو باید پاهایت را قبل از ورود به استخر بشویی. : معنی

few : لغت - 144

معنی تعداد کم :

مثال : He has few friends.

او دوستان کمی دارد. : معنی

forget : لغت - 145

معنی فراموش کردن :

مثال : Newton often forgot small things.

نیوتن غالباً چیزهای کوچک را فراموش می کرد. : معنی

great : لغت - 146

معنی بزرگ - زیاد :

مثال : Albert Einstein was a great man.

آلبرت اینشتین یک مرد بزرگ بود. : معنی

hotel : لغت - 147

معنی هتل :

مثال : Carol's father has a hotel in New York.

پدر کارل یک هتل در نیویورک دارد. : معنی

later : لغت - 148

معنی دیرتر، بعداً، بعد :

مثال : Della had lunch first and had her ice-cream later.

دلا اول ناهارش را خورد و بعد بستنی اش را. : معنی

leave : لغت - 149

معنی رفتن، ترک کردن :

مثال : Why are you leaving school so early?

چرا داری مدرسه را این قدر زود ترک می کنی؟ : معنی

London : لغت - 150

معنی لندن :

مثال : Jenny lives in London.

ژنی در لندن زندگی می کند. : معنی

might : لغت - 151

ممکن است : معنی

مثال : The streets are wet. It might have rained last night.

خیابان‌ها خیس هستند. ممکن است دیشب باران آمده باشد. : معنی

152 - لغت : move

حرکت دادن، حرکت کردن : معنی

مثال : Don't move the table. The cups may fall down.

میز را حرکت نده. ممکن است فنجان‌ها بیفتند. : معنی

153 - لغت : number

شماره، تعداد : معنی

مثال : What's your phone number?

شماره تلفن شما چند است؟ : معنی

154 - لغت : out of reach

دور از دسترس : معنی

مثال : Most drugs should be kept out of the reach of children.

بیشتر داروها باید دور از دسترس بچه‌ها قرار بگیرند (نگهداری : معنی

شوند).

155 - لغت : outside

بیرون : معنی

مثال : The children are playing outside.

بچه‌ها دارند بیرون بازی می‌کنند. : معنی

156 - لغت : page

صفحه : معنی

مثال : This book has 500 pages.

این کتاب 500 صفحه دارد. : معنی

157 - لغت : pan

تابه : معنی

مثال : Newton's servant went to his room with a pan and an egg.

مستخدم نیوتن با یک تابه و یک تخم‌مرغ به اتاقش رفت. : معنی

158 - لغت : pocket

جیب : معنی

مثال : The man had a knife in his pocket.

آن مرد یک چاقو در جیبش داشت. : معنی

159 - لغت : return

بازگشتن، برگشتن : معنی

مثال : I will return home early.

من زود به خانه برمی‌گردم. : معنی

160 - لغت : solve

حل کردن : معنی

مثال : Newton got up early to solve a difficult problem.

نیوتن زود از خواب برخاست تا یک مسئله‌ی سخت را حل کند. : معنی

161 - لغت : servant

مستخدم : معنی

مثال : Fiona's servant took her a cup of tea.

مستخدم فیونا برایش یک فنجان چای برد. : معنی

162 - لغت : size

اندازه : معنی

مثال : The shirts in that shop have different sizes.

پیراهن‌های آن مغازه در سایزهای متفاوت هستند. : معنی

163 - لغت : sleepy

خواب‌آلود : معنی

مثال : You shouldn't drive when you are sleepy.

وقتی که خواب‌آلود هستی نباید رانندگی کنی. : معنی

164 - لغت : telephone number

شماره تلفن : معنی

مثال : Do you have Jessica's telephone number?

آیا شماره تلفن چسیکا را داری؟ : معنی

165 - لغت : therefore

بنابراین : معنی

مثال : He had no money; therefore, he went to the bank.

او پول نداشت، بنابراین به بانک رفت. : معنی

166 - لغت : whatever

هر چه : معنی

مثال : You can't buy whatever you want.

تو نمی‌توانی هر چه می‌خواهی بخری. : معنی

167 - لغت : where

کجا : معنی

مثال : Where are you going?

کجا داری می‌روی؟ : معنی

168 - لغت : wise

عاقل : معنی

مثال : She is a wise girl because she doesn't spend too much money.

او دختر عاقلی است چون پول زیادی خرج نمی‌کند. : معنی

169 - لغت : would

نشانه‌ی زمان آینده در گذشته، گذشته‌ی will : معنی

مثال : If I had money, I would buy that car.

اگر پول داشتم، آن ماشین را می‌خریدم. : معنی

170 - لغت : kitchen

آشپزخانه : معنی

مثال : Joe is cooking in the kitchen.

جو دارد در آشپزخانه آشپزی می‌کند. : معنی

171 - لغت : plane

هواپیما : معنی

مثال : Daniel is the boy who is getting off the plane.

دنیل همان پسری است که دارد از هواپیما پیاده می‌شود. : معنی

172 - لغت : aunt

خاله، عمه : معنی

مثال : Ralph saw his aunt in the park yesterday.

رالف دیروز در پارک خاله / عمه‌اش را دید. : معنی

173 - لغت : cloud

ابر : معنی

مثال : Look at the clouds in the sky! I think it's going to rain.

به ابرهای در آسمان نگاه کن! فکر می‌کنم که باران خواهد بارید. : معنی

break : لغت - 174

زنگ تفریح : معنی

مثال : Francesco was doing his homework during the break.

فرانچسکو در طول زنگ تفریح داشت تکالیفش را انجام می‌داد. : معنی

roof : لغت - 175

پشت‌بام : معنی

مثال : There were many birds on the roof.

پرندگان زیادی روی پشت‌بام بودند. : معنی

The school bus : درس چهارم

a long time : لغت - 176

مدت طولانی : معنی

مثال : Tom waited for the school bus for a long time.

تام برای مدت طولانی منتظر اتوبوس مدرسه ماند. : معنی

another : لغت - 177

دیگر، دیگری : معنی

مثال : May I have another sandwich?

آیا می‌توانم یک ساندویچ دیگر بخورم؟ : معنی

armchair : لغت - 178

مبل : معنی

مثال : This armchair is more comfortable than the other one.

این مبل راحت‌تر از آن یکی است. : معنی

autumn : لغت - 179

پاییز : معنی

مثال : My birthday is in autumn.

تولد من در پاییز است. : معنی

bedroom : لغت - 180

اتاق خواب : معنی

مثال : Ray is resting in the bedroom.

ری دارد در اتاق خواب استراحت می‌کند. : معنی

beside : لغت - 181

نزدیک، کنار : معنی

مثال : Jasper was sitting beside Dora in the party.

جسپر در مهمانی کنار دورا نشسته بود. : معنی

best : لغت - 182

بهترین : معنی

مثال : She is the best student in our class.

او بهترین شاگرد کلاس ماست. : معنی

basketball : لغت - 183

بسکتبال : معنی

مثال : Eric never plays basketball.

اریک هیچ وقت بسکتبال بازی نمی‌کند. : معنی

boot : لغت - 184

چکمه : معنی

مثال : Tom put on his boots and went out.

تام چکمه پوشید و بیرون رفت. : معنی

borrow : لغت - 185

قرض گرفتن : معنی

مثال : She didn't want to borrow Andy's dictionary.

او نمی‌خواست دیکشنری اندی را قرض بگیرد. : معنی

bottle : لغت - 186

بطری : معنی

مثال : Go and bring me the green bottle.

برو و بطری سبز را برایم بیاور. : معنی

branch : لغت - 187

شاخه، شعبه : معنی

مثال : This bank has many branches all over the world.

این بانک شعب زیادی در سراسر جهان دارد. : معنی

Canada : لغت - 188

کانادا : معنی

مثال : We'll visit Canada next year.

ما سال آینده به کانادا خواهیم رفت. : معنی

Chinese : لغت - 189

چینی : معنی

مثال : Morita has a Chinese car.

موریتا یک ماشین چینی دارد. : معنی

comfortable : لغت - 190

راحت : معنی

مثال : You need a comfortable pair of shoes to go climbing.

شما به یک جفت کفش راحت برای کوهنوردی نیاز دارید. : معنی

deep : لغت - 191

عمیق، سنگین : معنی

مثال : The snow was very deep last winter.

زمستان گذشته برف خیلی سنگین (عمیق) بود. : معنی

England : لغت - 192

انگلیس : معنی

مثال : Mark is studying in England.

مارک در انگلیس درس می‌خواند. : معنی

eye : لغت - 193

چشم : معنی

مثال : Tina has brown eyes.

تینا چشمان قهوه‌ای دارد. : معنی

face : لغت - 194

صورت : معنی

مثال : I could only see Eliza's face through the window.

من فقط می‌توانستم صورت الیزا را از پنجره ببینم. : معنی

195 - لغت : first

اولین : معنی

مثال : I'll never forget the first time I met you.

من هرگز اولین باری که تو را دیدم را فراموش نمی‌کنم. : معنی

196 - لغت : front

جلو، جلوی : معنی

مثال : Paul was standing in front of the shop.

پاول جلوی مغازه ایستاده بود. : معنی

197 - لغت : ground

زمین : معنی

مثال : Victor and his friends were sitting on the ground.

ویکتور و دوستانش روی زمین نشسته بودند. : معنی

198 - لغت : hand

دست : معنی

مثال : What do you have in your hand?

در دستت چه داری؟ : معنی

199 - لغت : handwriting

خط، دست‌خط : معنی

مثال : If you want to improve your handwriting, you must practice.

اگر می‌خواهی دست‌خطت را ارتقاء دهی باید تمرین کنی. : معنی

200 - لغت : interesting

جالب : معنی

مثال : The new film is very interesting.

فیلم جدید خیلی جالب است. : معنی

201 - لغت : hear

شنیدن : معنی

مثال : Tom heard a loud noise.

تام صدای بلندی شنید. : معنی

202 - لغت : help yourself

بفرمایید، از خودتان پذیرایی کنید. : معنی

مثال : Why don't you have any fruit? Help yourself.

چرا میوه نمی‌خورید؟ بفرمایید، از خودتان پذیرایی کنید. : معنی

203 - لغت : language

زبان : معنی

مثال : How many languages can you speak?

به چند زبان می‌توانی صحبت کنی؟ : معنی

204 - لغت : loud

(برای صداها) بلند : معنی

مثال : Is the television loud enough?

آیا صدای تلویزیون به اندازه‌ی کافی بلند است. : معنی

205 - لغت : make a noise

سروصدا کردن : معنی

مثال : The guests made a lot of noise while leaving.

مهمانان هنگام رفتن سروصدای زیادی ایجاد کردند. : معنی

206 - لغت : market

بازار : معنی

مثال : Do you need anything? I'm going to the market.

چیزی نیاز داری؟ من دارم به بازار می‌روم. : معنی

207 - لغت : maybe

ممکن است، شاید : معنی

مثال : Are you coming to the party? – Maybe.

آیا به مهمانی می‌آیی؟ – شاید (ممکن است). : معنی

208 - لغت : May I borrow . . . ?

آیا می‌توانم . . . را قرض بگیرم؟ : معنی

مثال : May I borrow your book?

آیا می‌توانم کتابت را قرض بگیرم؟ : معنی

209 - لغت : most

بیشتر، بیشترین : معنی

مثال : Most of the students are absent today.

بیشتر دانش‌آموزان امروز غایب هستند. : معنی

210 - لغت : needle

سوزن : معنی

مثال : There is a needle on the floor, please pick it up.

روی زمین یک سوزن است، لطفاً آن را بردار. : معنی

211 - لغت : never mind

اشکالی ندارد – اهمیتی ندارد : معنی

مثال : I lost your pen. - Never mind.

خودکارت را گم کردم. – اشکالی ندارد. : معنی

212 - لغت : noise

همهمه، سروصدا : معنی

مثال : Where is this noise coming from?

این سروصدا از کجا می‌آید؟ : معنی

213 - لغت : next

بعدی : معنی

مثال : The next train leaves 10 minutes later.

قطار بعدی 10 دقیقه دیگر حرکت می‌کند. : معنی

214 - لغت : out

بیرون : معنی

مثال : The children couldn't go out because the door was locked.

بچه‌ها نمی‌توانستند بیرون بروند چون در قفل بود. : معنی

215 - لغت : push

هل دادن : معنی

مثال : The door was locked so Jim was pushing it from one side and Mike was pulling it from the other side.

در قفل بود بنابراین جیم آن را از یک طرف هل می‌داد و مایک از

طرف دیگر می‌کشید.

216 - لغت : right now

همین الآن : معنی

مثال : I'll bring the key right now.

همین الآن کلید را می‌آورم. : معنی

217 - لغت : road

جاده، راه : معنی

مثال : The snowplow was coming down the road.

ماشین برف‌روب داشت از جاده پایین می‌آمد. : معنی

season : لغت - 218

فصل : معنی

مثال : Many people think that spring is the most beautiful season.

خیلی از مردم فکر می‌کنند که بهار زیباترین فصل است. : معنی

seat : لغت - 219

محل نشستن (صندلی) : معنی

مثال : May I sit on this seat beside you?

آیا می‌توانم روی این صندلی در کنار شما بنشینم؟ : معنی

second : لغت - 220

دوم، دومین : معنی

مثال : Charlie started reading the second book.

چارلی خواندن کتاب دوم را آغاز کرد. : معنی

side : لغت - 221

طرف، کنار : معنی

مثال : What is on the other side of the paper?

آن طرف کاغذ چیست؟ : معنی

sorry : لغت - 222

متأسف (عذرخواهی) : معنی

مثال : I'm sorry, I have to leave.

متأسفم، باید بروم. : معنی

sitting room : لغت - 223

اتاق نشیمن : معنی

مثال : Emma is watching T.V in the sitting room.

ایما دارد در اتاق نشیمن تلویزیون تماشا می‌کند. : معنی

snowplow : لغت - 224

ماشین برف‌روب : معنی

مثال : Tom went to school on a snowplow.

تام با یک ماشین برف‌روب به مدرسه رفت. : معنی

taxi - driver : لغت - 225

راننده تاکسی : معنی

مثال : The child was smiling at the taxi driver.

کودک داشت به راننده تاکسی لبخند می‌زد. : معنی

team : لغت - 226

گروه، تیم : معنی

مثال : Which football team do you like?

کدام تیم فوتبال را دوست دارید؟ : معنی

teeth : لغت - 227

دندان → tooth : دندانها : معنی

مثال : Ricky has white teeth.

ریکی دندانهای سفیدی دارد. : معنی

third : لغت - 228

سوم، سومین : معنی

مثال : Have you had any tea? - Yes, it's my third cup.

آیا شما چای خورده‌اید؟ - بله، این سومین فنجانم است. : معنی

too : لغت - 229

خیلی : معنی

مثال : This tea's too hot.

این چای خیلی داغ است. : معنی

voice : لغت - 230

صدا (مخصوص انسان) : معنی

مثال : Antonio's voice is really good.

صدای آنتونیو واقعاً خوب است. : معنی

volleyball : لغت - 231

والیبال : معنی

مثال : I saw Mary today. She was playing volleyball.

امروز ماری را دیدم. او داشت والیبال بازی می‌کرد. : معنی

warm : لغت - 232

گرم : معنی

مثال : This coat is very warm. It's suitable for winter.

این کت خیلی گرم است. برای زمستان مناسب است. : معنی

What fun it is! : لغت - 233

چه جالب است! : معنی

مثال : Tom said, "What fun it is!" when he was riding the snowplow.

تام، وقتی که سوار بر ماشین برف‌روب بود، گفت «چه جالب است!» : معنی

wonder : لغت - 234

فکر کردن، از خود پرسیدن، تعجب کردن : معنی

مثال : I wonder why he's always late.

تعجب می‌کنم چرا (نمی‌دانم چرا) او همیشه دیر می‌آید. : معنی

worse : لغت - 235

بدتر : معنی

مثال : Simon's handwriting is worse than Ted's.

دست‌خط سایمون بدتر از تد است. : معنی

worst : لغت - 236

بدترین : معنی

مثال : Sandy's handwriting is the worst in class.

دست‌خط سندی از همه در کلاس بدتر است. : معنی

yard : لغت - 237

حیاط : معنی

مثال : The boys were playing in the school yard.

پسرها مشغول بازی در حیاط مدرسه بودند. : معنی

comb : لغت - 238

شانه : معنی

مثال : A comb has teeth.

شانه دندانه دارد. : معنی

درس پنجم: Learn a foreign language!

American : لغت - 239

آمریکایی : معنی

مثال : I like American cars.

من ماشین‌های آمریکایی را دوست دارم. : معنی

away : لغت - 240

دور : معنی

مثال : The waiter looked at the drawing and went away.

پیشخدمت (گارسون) به طراحی نگاه کرد و دور شد. : معنی

bake : لغت - 241

پختن : معنی

مثال : Sarah is baking a cake for us.

سارا دارد برای ما کیک می‌پزد. : معنی

baker : لغت - 242

نانوا : معنی

مثال : This baker makes good bread.

این نانوا نان خوبی درست می‌کند. : معنی

be able to : لغت - 243

قادر بودن : معنی

مثال : I was so tired that I wasn't able to speak.

من آن قدر خسته بودم که قادر نبودم حرف بزنم. : معنی

bull : لغت - 244

گاو نر : معنی

مثال : The child was looking at the bull carefully.

کودک داشت به دقت به گاو نگاه می‌کرد. : معنی

bullfight : لغت - 245

گاو‌بازی : معنی

مثال : Rex went to a bullfight when he was in Spain.

رکس وقتی که در اسپانیا بود، به یک گاو‌بازی رفت. : معنی

butcher : لغت - 246

قصاب : معنی

مثال : A butcher sells meat.

قصاب گوشت می‌فروشد. : معنی

difficulty : لغت - 247

مشکل، سختی : معنی

مثال : Did you have any difficulty coming here?

آیا برای آمدن به این جا مشکلی داشتی؟ : معنی

draw (v) : لغت - 248

ترسیم کردن، کشیدن : معنی

مثال : He draws beautiful pictures.

او نقاشی‌های زیبایی می‌کشد. : معنی

drawing (n) : لغت - 249

نقاشی، طراحی : معنی

مثال : This drawing is very old and expensive.

این تابلوی نقاشی (طراحی) خیلی قدیمی و گران قیمت است. : معنی

fight (n) : لغت - 250

جنگ، دعوا : معنی

مثال : There was a fight between Leo and Kevin last night.

دیشب یک دعوا بین لئو و کوین بود. : معنی

finally : لغت - 251

بالاخره : معنی

مثال : Finally he returned after an hour.

او بالاخره بعد از یک ساعت برگشت. : معنی

foreign : لغت - 252

خارجی : معنی

مثال : Can you speak a foreign language?

آیا می‌توانید به یک زبان خارجی صحبت کنید؟ : معنی

Frenchman : لغت - 253

مرد فرانسوی : معنی

مثال : Phillip is a Frenchman.

فلیپ یک مرد فرانسوی است. : معنی

get milk (from a cow) : لغت - 254

شیر دوشیدن (از گاو) : معنی

مثال : Do you know how to get milk from a cow?

آیا می‌دانید که چه‌طور از گاو شیر بدوشید؟ : معنی

glasses : لغت - 255

عینک : معنی

مثال : Cindy doesn't wear glasses.

سیندی عینک نمی‌زند. : معنی

group : لغت - 256

گروه : معنی

مثال : This group always go to the mountains.

این گروه همیشه به کوه می‌روند. : معنی

hair : لغت - 257

مو، موها : معنی

مثال : Maria has black hair.

ماریا موی سیاه دارد. : معنی

look like : لغت - 258

شبیه بودن : معنی

مثال : Rose looks like her sister.

رُز شبیه به خواهرش است. : معنی

mushroom : لغت - 259

قارچ : معنی

مثال : I need some mushrooms for this food.

من برای این غذا مقداری قارچ نیاز دارم. : معنی

order : لغت - 260

دستور دادن، سفارش دادن : معنی

مثال : He ordered a glass of milk in the restaurant.

او در رستوران یک لیوان شیر سفارش داد. : معنی

overcoat : لغت - 261

اورکت، لباس بارانی : معنی

مثال : Henry took off his overcoat when he came in.

وقتی هنری به داخل آمد، اورکتش را بیرون آورد. : معنی

262 - لغت : repeat

تکرار کردن : معنی

مثال : Can you repeat your phone number?

می توانید شماره تلفنتان را تکرار کنید؟ : معنی

263 - لغت : sentence

جمله : معنی

مثال : I only know one sentence in German.

من فقط یک جمله ی آلمانی بلدم. : معنی

264 - لغت : Spain

اسپانیا : معنی

مثال : Raul is from Spain.

رائول اهل اسپانیا است. : معنی

265 - لغت : Spanish

اسپانیایی : معنی

مثال : Have you heard anything about the "Spanish Train"?

آیا در مورد «قطار اسپانیایی» چیزی شنیده ای؟ : معنی

266 - لغت : sell

فروختن : معنی

مثال : Why are you selling your car?

چرا دارید ماشینتان را می فروشید؟ : معنی

267 - لغت : try

سعی کردن، امتحان کردن : معنی

مثال : The little cat was trying to climb the tree.

بچه گربه داشت سعی می کرد که از درخت بالا برود. : معنی

268 - لغت : understand

متوجه شدن، فهمیدن : معنی

مثال : She was speaking French, so I couldn't understand anything.

او داشت فرانسوی صحبت می کرد، بنابراین من نتوانستم چیزی بفهمم. : معنی

269 - لغت : United States

ایالات متحده : معنی

مثال : George W. Bush is the president of the United States.

جورج بوش رئیس جمهور ایالات متحده است. : معنی

270 - لغت : wear

پوشیدن، به تن داشتن : معنی

مثال : He always wears blue shirts.

او همیشه پیراهن آبی می پوشد. : معنی

271 - لغت : while

هنگامی که : معنی

مثال : While I was coming home, I saw Oscar.

هنگامی که داشتم به خانه می آمدم، اسکار را دیدم. : معنی

272 - لغت : waiter

گارسون : معنی

مثال : That restaurant has good waiters.

آن رستوران گارسون های خوبی دارد. : معنی

درس ششم: The boy who made steam work**273 - لغت : above**

بالای - روی : معنی

مثال : The kettle was above the fire.

کتری روی آتش بود. : معنی

274 - لغت : at all

اصلاً، ابداً : معنی

مثال : I hadn't seen him at all.

من اصلاً (ابداً) او را ندیده بودم. : معنی

275 - لغت : at last

در نهایت، نهایتاً، بالاخره : معنی

مثال : At last I met Nicole Kidman.

بالاخره توانستم نیکول کیدمن را ملاقات کنم. : معنی

276 - لغت : attractive

جذاب : معنی

مثال : Flora is very attractive.

فلورا خیلی جذاب است. : معنی

277 - لغت : be wrong

اشتباه کردن، اشتباه بودن : معنی

مثال : This answer is wrong. / You are wrong.

تو اشتباه می کنی. / این جواب اشتباه است. : معنی

278 - لغت : boat

قایق : معنی

مثال : Felix can make a paper boat.

فیلیکس می تواند یک قایق کاغذی درست کند. : معنی

279 - لغت : build

ساختن : معنی

مثال : James built the first steam engine.

جیمز اولین موتور بخار را ساخت. : معنی

280 - لغت : burn

سوختن : معنی

مثال : James asked his grandmother : "Why does the fire burn?"

جیمز از مادر بزرگش پرسید: "چرا آتش می سوزد؟" : معنی

281 - لغت : but

ولی : معنی

مثال : She left home late, but she arrived at the station on time.

او خانه را دیر ترک کرد اما سر وقت به ایستگاه رسید. : معنی

282 - لغت : change (into)

مبدل شدن، تغییر یافتن (به) : معنی

مثال : When water gets hot, it changes into steam.

وقتی آب داغ می شود، به بخار تبدیل می شود. : معنی

283 - لغت : dark

تیره، تاریک : معنی

مثال : The room is very dark, please turn on the lamp.

اتاق خیلی تاریک است، لطفاً لامپ را روشن کن. : معنی

284 - لغت : else

دیگر : معنی

مثال : No one else knew about his plan.

هیچ کس دیگری از نقشه‌اش اطلاع نداشت. : معنی

285 - لغت : engine

موتور : معنی

مثال : A steam engine can move ships and boats.

یک موتور بخار می‌تواند کشتی‌ها و قایق‌ها را حرکت دهد. : معنی

286 - لغت : enough

به اندازه کافی : معنی

مثال : Do we have enough food for the guests?

آیا برای میهمانان غذای کافی داریم؟ : معنی

287 - لغت : good - looking

خوش تیپ : معنی

مثال : Nicolas Cage is good - looking.

نیکولاس کیج خیلی خوش تیپ است. : معنی

288 - لغت : fireplace

شومینه : معنی

مثال : James was sitting near the fireplace.

جیمز کنار شومینه نشسته بود. : معنی

289 - لغت : grandmother

مادربزرگ : معنی

مثال : Gary's grandmother died 3 month ago.

مادربزرگ گری سه ماه پیش مُرد. : معنی

290 - لغت : hardly

به سختی : معنی

مثال : I could hardly see in front of me.

من به سختی می‌توانستم جلویم را ببینم. : معنی

291 - لغت : How odd!

چه عجیب! : معنی

مثال : James said: "How odd! You can hardly see the steam, but it can move the heavy lid of the kettle!"

جیمز گفت: "چه‌قدر عجیب! شما به سختی می‌توانید بخار را ببینید : معنی

ولی آن می‌تواند درِ سنگین کتری را حرکت دهد."

292 - لغت : ice

یخ : معنی

مثال : When ice gets warm, it changes into water.

وقتی که یخ گرم می‌شود، به آب تبدیل می‌شود. : معنی

293 - لغت : in front of

مقابل، جلوی : معنی

مثال : The taxi is waiting in front of the shop.

تاکسی جلوی مغازه منتظر است. : معنی

294 - لغت : just

فقط : معنی

مثال : I just had a piece of cake at Joseph's birthday.

من در تولد ژوزف فقط یک تکه کیک خوردم. : معنی

295 - لغت : kettle

کتری : معنی

مثال : James was watching a big kettle.

جیمز داشت یک کتری بزرگ را نگاه می‌کرد. : معنی

296 - لغت : lid

پوشش، در : معنی

مثال : The steam was moving the heavy lid of the kettle.

بخار داشت درِ سنگین کتری را حرکت می‌داد. : معنی

297 - لغت : light brown

قهوه‌ای روشن : معنی

مثال : Jose has light brown hair.

خوزه موهای قهوه‌ای روشن دارد. : معنی

298 - لغت : look for (sth)

به دنبال (چیزی) گشتن : معنی

مثال : He was looking for his book but he couldn't find it.

او داشت دنبال کتابش می‌گشت ولی نتوانست آن را پیدا کند. : معنی

299 - لغت : member

عضو : معنی

مثال : Are you a member of this club?

آیا شما عضو این کلوب هستید؟ : معنی

300 - لغت : once more

یک بار دیگر : معنی

مثال : James sat near the fireplace once more.

جیمز یک بار دیگر کنار شومینه نشست. : معنی

301 - لغت : opposite

مقابل، متضاد : معنی

مثال : "Happy" is the opposite of "sad".

"خوشحال" متضاد "غمگین" است. : معنی

302 - لغت : rise

بلند شدن، بالا آمدن : معنی

مثال : Smoke was rising from the burning paper.

از کاغذِ در حال سوختن، دود برمی‌خاست. : معنی

303 - لغت : really

واقعاً، حقیقتاً : معنی

مثال : Jack was really happy when he saw Rose.

جک وقتی که رز را دید واقعاً خوشحال بود. : معنی

304 - لغت : Scotland

اسکاتلند : معنی

مثال : James lived in Scotland.

جیمز در اسکاتلند زندگی می‌کرد. : معنی

305 - لغت : sing

آواز خواندن : معنی

Ricky sings beautifully. : مثال

ریکی به زیبایی آواز می خواند. : معنی

306 - لغت : smoke

دود : معنی

Look! Smoke is coming out from that window! : مثال

نگاه کن! از آن پنجره دود بیرون می آید! : معنی

307 - لغت : so many

تعداد زیاد، خیلی زیاد : معنی

James asked about so many things. : مثال

جیمز در مورد چیزهای زیادی سؤال می پرسید. : معنی

308 - لغت : some more

کمی بیشتر، مقداری بیشتر : معنی

James watched the kettle some more. : مثال

جیمز کمی بیشتر کتری را نگاه کرد. : معنی

309 - لغت : steam

بخار : معنی

Look at the steam rising from that cup of tea. : مثال

به بخاری که از آن فنجان چای بلند می شود نگاه کن. : معنی

310 - لغت : succeed

موفق شدن : معنی

If you want to succeed, you must be clever enough. : مثال

اگر می خواهی موفق شوی، باید به اندازه ی کافی باهوش باشی. : معنی

311 - لغت : turn into = change into

تبدیل شدن : معنی

When water gets cold, it turns into ice. : مثال

وقتی که آب سرد می شود، به یخ تبدیل می شود. : معنی

312 - لغت : wagon

واگن : معنی

How many wagons does a train have? : مثال

یک قطار چند واگن دارد؟ : معنی

313 - لغت : weigh

وزن داشتن : معنی

This box weighs about 15 kilos. : مثال

این جعبه تقریباً 15 کیلو وزن دارد. : معنی

314 - لغت : wear glasses

عینک زدن : معنی

He must wear glasses all the time. : مثال

او باید همیشه عینک بزند. : معنی

درس هفتم: Highways in the sky

به را پرندگان می گوید.

315 - لغت : accident

اتفاق، سانحه، تصادف : معنی

I'm sorry I broke the cup, it was an accident. : مثال

متأسفم که فنجان را شکستم، این یک اتفاق بود. (اتفاقی بود) : معنی

316 - لغت : ticket

بلیط : معنی

You have to buy a ticket if you want to travel by train. : مثال

اگر می خواهید با قطار مسافرت کنید، باید بلیط بخرید. : معنی

317 - لغت : air

هوا : معنی

Fresh air is coming in through the window. : مثال

هوای تازه دارد از طریق پنجره وارد می شود. : معنی

318 - لغت : art

هنر : معنی

Painting is an art. : مثال

نقاشی یک هنر است. : معنی

319 - لغت : asleep

در خواب، خوابیده : معنی

You don't see the bird's migration because you're asleep. : مثال

شما مهاجرت پرندگان را نمی بینید زیرا در خواب هستید. : معنی

320 - لغت : believe

باورداشتن، اعتقاد داشتن : معنی

Some people believe that it's cool weather that tells the birds to leave. : مثال

بعضی از مردم باور دارند که این هوای سرد است که زمان رفتن : معنی

321 - لغت : brightly

به روشنی : معنی

The moon is shining brightly. : مثال

ماه دارد به روشنی می درخشد. : معنی

322 - لغت : certainly

حتماً، مطمئناً : معنی

Would you please turn off the T.V? - Certainly. : مثال

لطفاً تلویزیون را خاموش می کنید؟ - حتماً. : معنی

323 - لغت : cool

خنک : معنی

I'd like to have a glass of cool water. : مثال

من یک لیوان آب خنک می خواهم. : معنی

324 - لغت : daylight

روشنایی روز : معنی

It's easier for birds to find food in daylight. : مثال

برای پرندگان پیدا کردن غذا در روشنایی روز آسان تر است. : معنی

325 - لغت : discover

کشف کردن : معنی

Do you know who discovered Uranium? : مثال

آیا می دانی چه کسی اورانیوم را کشف کرد؟ : معنی

326 - لغت : distance

مسافت، فاصله : معنی

Some birds migrate only short distances. : مثال

بعضی از پرندگان فقط مسافت‌های کوتاهی مهاجرت می‌کنند. : معنی

327 - Don't worry : لغت

نگران نباش : معنی

مثال : Don't worry, your brother will be back soon.

نگران نباش، برادرت زود برمی‌گردد. : معنی

328 - during : لغت

در طول، در طی : معنی

مثال : Birds can eat and rest during the day.

پرندگان می‌توانند در طول روز غذا بخورند و استراحت کنند. : معنی

329 - fly : لغت

پرواز کردن : معنی

مثال : Some birds fly long distances.

بعضی از پرندگان مسافت‌های طولانی پرواز می‌کنند. : معنی

330 - find one's way back home : لغت

راه برگشت به خانه را پیدا کردن : معنی

مثال : Birds can find their way back home.

پرندگان می‌توانند راه برگشت به خانه را پیدا کنند. : معنی

331 - for certain : لغت

مطمئناً، به طور یقین : معنی

مثال : No one knows the answers for certain.

کسی به طور یقین جواب‌ها را نمی‌داند. : معنی

332 - get lost : لغت

گم شدن : معنی

مثال : The birds don't get lost while migrating.

پرندگان هنگام مهاجرت گم نمی‌شوند. : معنی

333 - guess : لغت

حدس، حدس زدن : معنی

مثال : Can you guess my age?

آیا می‌توانی سن مرا حدس بزنی؟ : معنی

334 - happen : لغت

اتفاق افتادن : معنی

مثال : Gabriel asked, "What happened next?" while listening to the story.

گابریل هنگامی که داشت به قصه گوش می‌کرد پرسید "بعد چه : معنی

اتفاقی افتاد؟"

335 - high : لغت

بلند، مرتفع، بالا : معنی

مثال : There are many high mountains here.

در این جا کوه‌های مرتفع (بلند) زیادی وجود دارند. : معنی

336 - highway : لغت

بزرگراه : معنی

مثال : Drivers usually drive fast on highways.

رانندگان معمولاً در بزرگراه‌ها تند رانندگی می‌کنند. : معنی

337 - hope : لغت

امید، امید داشتن : معنی

مثال : I hope that you will pass your test.

امیدوارم که امتحانت را قبول بشوی. : معنی

insect : لغت - 338

حشره : معنی

مثال : Birds can find plenty of insects to eat.

پرندگان می‌توانند مقدار زیادی حشره برای خوردن پیدا کنند. : معنی

kilometer : لغت - 339

کیلومتر : معنی

مثال : She walks two kilometers everyday.

او هر روز 2 کیلومتر راه می‌رود. : معنی

migrate (v) : لغت - 340

مهاجرت کردن : معنی

مثال : Many birds like to migrate at night.

خیلی از پرندگان دوست دارند که در شب مهاجرت کنند. : معنی

migration (n) : لغت - 341

مهاجرت : معنی

مثال : Many things about bird migration are still a mystery.

خیلی چیزها در مورد مهاجرت پرندگان هنوز به صورت راز هستند. : معنی

mile : لغت - 342

مایل : معنی

مثال : The distance from my home to my school is one mile.

فاصله‌ی خانه‌ی من تا مدرسه‌ام 1 مایل است. : معنی

moon : لغت - 343

ماه : معنی

مثال : The moon is shining in the sky.

ماه دارد در آسمان می‌درخشد. : معنی

mystery : لغت - 344

راز : معنی

مثال : No one knew the mystery of his death.

هیچ کس راز مرگ او را نمی‌دانست. : معنی

nobody : لغت - 345

هیچ کس : معنی

مثال : Nobody came to school yesterday.

دیروز هیچ کس به مدرسه نیامد. : معنی

Not at all. : لغت - 346

قابلی نداشت، خواهش می‌کنم، مشکلی نیست : معنی

مثال : Thanks a lot. - Not at all.

خیلی ممنونم - خواهش می‌کنم، مشکلی نیست. : معنی

plenty of : لغت - 347

خیلی، مقدار زیادی : معنی

مثال : There is plenty of food for the birds here.

این جا غذای زیادی (مقدار زیادی غذا) برای پرندگان وجود دارد. : معنی

plan (v) : لغت - 348

نقشه کشیدن، در نظر داشتن، طرح داشتن : معنی

مثال : Where are you planning to go in summer?

در تابستان در نظر دارید کجا بروید؟ : معنی

same : لغت - 349

دقیقاً همان، عین : معنی

مثال : My shoes are the same as yours.

کفش‌های من عین کفش‌های تو هستند. : معنی

secret : لغت - 350

راز : معنی

مثال : Maybe some day I'll discover his secrets.

ممکن است روزی رازهای او را کشف کنم. : معنی

seed : لغت - 351

دانه : معنی

مثال : Birds eat seeds and fruit.

پرندگان دانه و میوه می‌خورند. : معنی

shine : لغت - 352

درخشیدن : معنی

مثال : The sun is shining in the sky.

خورشید در آسمان می‌درخشد. : معنی

some day : لغت - 353

روزی : معنی

مثال : I'll find her some day.

روزی او را پیدا خواهیم کرد. : معنی

special : لغت - 354

مخصوص، خاص : معنی

مثال : Birds have a special way of migrating.

پرندگان روش مخصوصی برای مهاجرت دارند. : معنی

still : لغت - 355

هنوز : معنی

مثال : When I saw Allen at 2 o'clock, he was still studying.

وقتی که ساعت 2 آلن را دیدم، هنوز داشت درس می‌خواند. : معنی

south : لغت - 356

جنوب : معنی

مثال : The birds fly south when it gets cold.

وقتی که هوا سرد می‌شود، پرندگان به سمت جنوب پرواز می‌کنند. : معنی

thousand : لغت - 357

هزار : معنی

مثال : Some birds fly thousands of miles.

بعضی پرندگان هزاران مایل پرواز می‌کنند. : معنی

turn down : لغت - 358

کم کردن : معنی

مثال : Will you turn down the radio, please?

می‌شود لطفاً صدای رادیو را کم کنید؟ : معنی

turn off : لغت - 359

خاموش کردن : معنی

مثال : Don't turn off the T.V. I'm watching the movie.

تلویزیون را خاموش نکن، من دارم فیلم می‌بینم. : معنی

way : لغت - 360

مسیر، راه : معنی

مثال : How do birds find their way back to the same place?

چگونه پرندگان راه برگشت خود را به مکان اولیه پیدا می‌کنند؟ : معنی

Will you? : لغت - 361

آیا ممکن است شما...؟ : معنی

مثال : Will you please shut the door?

آیا ممکن است در را ببندید؟ : معنی

Would you . . . ? : لغت - 362

آیا ممکن است (شما)...؟ : معنی

مثال : Would you please turn off the lamp?

آیا ممکن است چراغ را خاموش کنید، لطفاً؟ : معنی

You are welcome. : لغت - 363

خواهش می‌کنم، قابلی نداشت، خوش آمدید : معنی

مثال : - Thank you very much. - You're welcome.

- خیلی ممنونم. - خواهش می‌کنم. (قابلی نداشت). : معنی

Eat, clothes, eat! : درس هشتم

a.m. : لغت - 364

صبح، قبل از ظهر : معنی

مثال : Tim usually gets up at 7:00 a.m.

تیم معمولاً 7 صبح از خواب بیدار می‌شود. : معنی

America : لغت - 365

آمریکا : معنی

مثال : This plane is flying to America at 3 o'clock.

این هواپیما ساعت 3 به آمریکا پرواز می‌کند. : معنی

Australia : لغت - 366

استرالیا : معنی

مثال : Andy is from Australia.

اندی اهل استرالیا است. : معنی

be surprised : لغت - 367

متعجب شدن : معنی

مثال : The host was surprised at that.

میزبان به خاطر آن عمل متعجب شد. : معنی

be seated : لغت - 368

قرار گرفتن، نشاندن : معنی

مثال : He was seated far from the host.

او دور از میزبان قرار گرفت (نشاندن شد). : معنی

Canadian : لغت - 369

کانادایی : معنی

مثال : These shoes are Canadian.

این کفش‌ها کانادایی هستند. : معنی

cinema : لغت - 370

سینما : معنی

مثال : Russell is going to the cinema this afternoon.

امروز بعدازظهر راسل به سینما می‌رود. : معنی

371 - لغت : dress (n,v)

لباس، لباس پوشیدن : معنی

مثال : He dressed in fine clothes.

او ملبس به لباس های خوب شد. / او لباس های خوب پوشید. : معنی

372 - لغت : far from

دور از : معنی

مثال : Is the Italian restaurant far from here?

آیا رستوران ایتالیایی از این جا دور است؟ : معنی

373 - لغت : feed

غذا دادن، تغذیه کردن : معنی

مثال : Ann is feeding the little cat.

آن دارد به بچه گربه غذا می دهد. : معنی

374 - لغت : find

پیدا کردن : معنی

مثال : Mary couldn't find her bag.

ماری نتوانست کیفش را پیدا کند. : معنی

375 - لغت : India

هند : معنی

مثال : I guess that girl is from India.

حدس می زنم آن دختر اهل هند باشد. : معنی

376 - لغت : Iranian

ایرانی : معنی

مثال : Mehrnoosh is Iranian.

مهرنوش ایرانی است. : معنی

377 - لغت : invite

دعوت کردن : معنی

مثال : She invited me to her birthday.

او مرا به تولدش دعوت کرد. : معنی

378 - لغت : Italy

ایتالیا : معنی

مثال : Francesco is from Italy.

فرانچسکو اهل ایتالیا است. : معنی

379 - لغت : Italian

ایتالیایی : معنی

مثال : This shirt is Italian.

این پیراهن ایتالیایی است. : معنی

380 - لغت : kindly

با محبت، مهربانانه : معنی

مثال : Shima usually talks kindly.

شیما معمولاً با محبت صحبت می کند. : معنی

381 - لغت : kill

کشتن : معنی

مثال : The cat killed the bird.

گربه پرنده را کشت. : معنی

382 - لغت : lose

از دست دادن، گم کردن : معنی

مثال : Jane lost her purse last week.

جین هفته ی پیش کیف پولش را گم کرد. : معنی

383 - لغت : mechanic

مکانیک : معنی

مثال : The mechanic was fixing the car.

مکانیک داشت ماشین را تعمیر می کرد. : معنی

384 - لغت : nationality

ملیت : معنی

مثال : What's your nationality? – I'm German.

ملیت شما چیست؟ – من آلمانی هستم. : معنی

385 - لغت : no one

هیچ کس : معنی

مثال : No one knew Roy's nationality.

هیچ کس ملیت روی را نمی دانست. : معنی

386 - لغت : paint (v)

رنگ کردن : معنی

مثال : This weekend Luke is going to paint his room.

آخر این هفته، لوک اتاقش را رنگ خواهد کرد. : معنی

387 - لغت : pass (v)

رد کردن، عبور کردن : معنی

مثال : The host passed the food to the guest.

میزبان غذا را به مهمان داد (رد کرد). : معنی

388 - لغت : person

فرد، شخص : معنی

مثال : Do you know that new person?

آیا آن شخص جدید را می شناسی؟ : معنی

389 - لغت : poor

فقیر : معنی

مثال : Janet's friend was born in a poor family.

دوست ژانت در یک خانواده ی فقیر متولد شده بود. : معنی

390 - لغت : receive

دریافت کردن : معنی

مثال : Yesterday, Rose received a letter from Jack.

دیروز روز نامه ای از جک دریافت کرد. : معنی

391 - لغت : reply

پاسخ دادن، جواب دادن : معنی

مثال : Rose couldn't reply to Jack's letter because she was ill.

روز نتوانست نامه ی جک را جواب بدهد زیرا بیمار بود. : معنی

392 - لغت : rich

ثروتمند : معنی

مثال : One day a rich man was invited to dinner.

یک روز یک مرد ثروتمند برای شام دعوت شده بود. : معنی

393 - لغت : set

دستگاه : معنی

مثال : This CD set doesn't work well.

این دستگاه CD خوب کار نمی کند. : معنی

394 - لغت : share

سهمیه، قسمت، سهم : معنی

مثال : This is your share of the money.

این سهم شما از پول است. : معنی

395 - لغت : strange

عجیب : معنی

مثال : Antonio usually asks strange questions.

آنتونیو معمولاً سؤالات عجیب می‌پرسد. : معنی

396 - لغت : sunset

غروب آفتاب : معنی

مثال : I like to go for a short walk at sunset.

من دوست دارم که هنگام غروب آفتاب به یک پیاده‌روی کوتاه بروم. : معنی

397 - لغت : treat

رفتار کردن، برخورد کردن : معنی

مثال : They treated him as a special guest.

آن‌ها با او مانند یک مهمان ویژه (خاص) برخورد کردند. : معنی

398 - لغت : type

مدل - نوع : معنی

مثال : What type of food do you like?

چه جور (چه نوع) غذایی دوست دارید؟ : معنی

399 - لغت : work clothes

لباس کار : معنی

مثال : The man went to the party in his work clothes.

آن مرد با لباس کارش به مهمانی رفت. : معنی

400 - لغت : paper

کاغذ : معنی

مثال : Books are made of paper.

کتاب‌ها از کاغذ درست شده‌اند. : معنی

401 - لغت : Friday

جمعه : معنی

مثال : In Iran schools are closed on Fridays.

در ایران مدرسه‌ها جمعه‌ها تعطیل هستند. : معنی

402 - لغت : carelessly

بی‌دقت، با بی‌دقتی : معنی

مثال : Jack drives carelessly.

جک با بی‌دقتی رانندگی می‌کند. : معنی

درس نهم: The Holy prophet**403 - لغت : A.D.**

بعد از میلاد مسیح : معنی

مثال : The Holy prophet was born in 571 A.D. in Mecca.

پیامبر اکرم در سال 571 بعد از میلاد در مکه متولد شد. : معنی

404 - لغت : accept

قبول کردن، پذیرفتن : معنی

مثال : Jesse accepted my gift happily.

جسی با خوشحالی هدیه‌ی من را پذیرفت. : معنی

405 - لغت : add up

جمع بستن : معنی

مثال : Scot, would you please add up these prices?

اسکات، لطفاً این قیمت‌ها را جمع می‌بندی؟ : معنی

406 - لغت : admire

تحسین کردن : معنی

مثال : Everyone admires your knowledge.

همه دانش (اطلاعات) تو را تحسین می‌کنند. : معنی

407 - لغت : age

سن و سال : معنی

مثال : He received God's message at the age of 40.

او پیام خدا را در سن 40 سالگی دریافت کرد. : معنی

408 - لغت : all

همه‌ی، همه : معنی

مثال : Bruce spoke English better than all the students.

بروس بهتر از همه‌ی دانش‌آموزان انگلیسی صحبت می‌کرد. : معنی

409 - لغت : among

میان، بین : معنی

مثال : There is a pen among the pencils.

یک خودکار میان (بین) مدادها وجود دارد. : معنی

410 - لغت : Anything else, madam?

چیز دیگری هست، خانم؟ : معنی

مثال : I'll take this watch, please. – Anything else, madam?

– من این ساعت را می‌خرم. – چیزی دیگر هست (می‌خواهید)، خانم؟ : معنی

411 - لغت : be born

بدنیا آمدن، متولد شدن : معنی

مثال : He was born in spring.

او در بهار متولد شده است. : معنی

412 - لغت : brush

مسواک زدن : معنی

مثال : You should brush your teeth before going to bed.

تو باید قبل از خواب مسواک بزنی. (دندان‌هایت را مسواک بزنی). : معنی

413 - لغت : century

قرن : معنی

مثال : He lived in the 19th century.

او در قرن نوزدهم زندگی می‌کرد. : معنی

414 - لغت : correct (v)

تصحیح، صحیح کردن : معنی

مثال : Did Mr. Amini correct the papers?

آیا آقای امینی ورقه‌ها را تصحیح کرد؟ : معنی

415 - لغت : creator

آفریننده، خالق : معنی

مثال : God is the creator of the world.

خدا آفریننده‌ی جهان است. : معنی

416 - لغت : destroy

خراب کردن : معنی

مثال : Don't destroy that building.

آن ساختمان را خراب نکنید. : معنی

417 - لغت : duty

وظیفه، مسئولیت : معنی

مثال : If you want to be successful, you should have a sense of duty.

اگر می‌خواهی که موفق بشوی، باید احساس مسئولیت داشته باشی. : معنی

418 - لغت : empty

خالی : معنی

مثال : The glass is empty. There is no milk in it.

لیوان خالی است. در آن هیچ شیر نیست. : معنی

419 - لغت : enemy

دشمن : معنی

مثال : The people of Mecca became his enemies.

مردم مکه با او دشمن شدند (دشمنان او شدند). : معنی

420 - لغت : entire

تمام، همه‌ی : معنی

مثال : Ronald ate the entire cake yesterday.

رونالد دیروز همه‌ی کیک را خورد (کلاً کیک را خورد). : معنی

421 - لغت : follow

دنبال کردن، تعقیب کردن : معنی

مثال : I think that boy is following you.

فکر می‌کنم آن پسر دارد تو را تعقیب می‌کند. : معنی

422 - لغت : follower

پیرو : معنی

مثال : The Holy prophet left Mecca with his followers and went to Medina.

پیامبر اکرم مکه را با پیروانش ترک کرد و به مدینه رفت. : معنی

423 - لغت : get sick

مریض شدن : معنی

مثال : Why did you get sick last week?

چرا هفته‌ی پیش مریض شدی؟ : معنی

424 - لغت : God

خدا، خداوند : معنی

مثال : The Holy prophet received God's message.

پیامبر اکرم پیام خداوند را دریافت کرد. : معنی

425 - لغت : guide (v)

راهنمایی کردن : معنی

مثال : No one could guide him well.

هیچ کس نتوانست او را به خوبی راهنمایی کند. : معنی

426 - لغت : guidance (n)

راهنمایی : معنی

مثال : He needs a lot of guidance for that project.

او راهنمایی زیادی برای آن پروژه نیاز دارد. : معنی

427 - لغت : help

کمک : معنی

مثال : That boy was asking for help.

آن پسر داشت درخواست کمک می‌کرد. : معنی

428 - لغت : highly

زیاد، با احترام : معنی

مثال : She was highly admired because of her sense of duty.

او به خاطر احساس مسئولیتش خیلی زیاد تحسین شد. : معنی

429 - لغت : hometown

وطن، شهر زادگاه : معنی

مثال : He went back to his hometown.

او به وطنش (شهر زادگاهش) بازگشت. : معنی

430 - لغت : honesty

صداقت : معنی

مثال : Honesty is the best policy.

صداقت بهترین سیاست (خط‌مشی) است. : معنی

431 - لغت : How about this one?

این یکی چطور است؟ : معنی

مثال : I don't like this car. – How about this one?

– این ماشین را دوست ندارم. – این یکی را چه‌طور؟ (این یکی : معنی چه‌طور است؟).

432 - لغت : idol

بُت : معنی

مثال : Some people worshiped idols.

بعضی از مردم بُت می‌پرستیدند. : معنی

433 - لغت : Islam

اسلام : معنی

مثال : He began to preach Islam.

او شروع به تبلیغ اسلام کرد. : معنی

434 - لغت : last

آخرین : معنی

مثال : Do you know who is the last prophet?

می‌دانی آخرین پیامبر کیست؟ : معنی

435 - لغت : look

نگاه کردن : معنی

مثال : Look at that baby!

به آن کودک نگاه کن! : معنی

436 - لغت : mankind

آدم، نوع بشر، بشر : معنی

مثال : God has sent many prophets for the guidance of mankind.

خداوند پیامبران زیادی را برای راهنمایی بشر فرستاده است. : معنی

437 - لغت : Mecca

مکه : معنی

مثال : I've never visited Mecca.

من هرگز مکه را ندیده‌ام. : معنی

438 - لغت : Medina

مدینه : معنی

مثال : The plane was flying to Medina.

هوپیما به سمت مدینه در حال پرواز بود. : معنی

439 : message : لغت

پیام : معنی

مثال : He received God's message at the age of 40.

او پیام خدا را در سن 40 سالگی دریافت کرد. : معنی

440 : Muslim : لغت

مسلمان : معنی

مثال : I am a Muslim.

من مسلمانم. : معنی

441 : Okay, I'll take it. : لغت

(خوبه، خوب) باشد، همین را می‌برم. : معنی

مثال : This shirt is very nice. - Okay, I'll take it.

- این پیراهن خیلی خوب است. - باشد (خوبست) همین را می‌برم. : معنی

442 : own : لغت

مالک بودن، (در تملک) داشتن : معنی

مثال : We only use this car, we don't own it.

ما فقط از این ماشین استفاده می‌کنیم. مالکش نیستیم. (مال ما نیست). : معنی

443 : peace be upon him : لغت

(ص) درود و سلام بر او باد : معنی

مثال : Muhammad (peace be upon him) was the last prophet.

محمد(ص) (درود و سلام بر او باد) آخرین پیامبر بود. : معنی

444 : preach : لغت

نصیحت کردن، موعظه کردن، تبلیغ دین کردن : معنی

مثال : The Holy prophet preached Islam.

پیامبر اکرم تبلیغ اسلام می‌نمود. : معنی

445 : prophet : لغت

پیامبر : معنی

مثال : God has sent many prophets.

خدا پیامبران زیادی فرستاده است. : معنی

446 : receive (sb) with open arms : لغت

کسی را با آغوش باز پذیرفتن، با آغوش باز از کسی استقبال کردن. : معنی

مثال : The people of Medina received him with open arms.

مردم مدینه با آغوش باز از او استقبال کردند. (او را پذیرفتند). : معنی

447 : send : لغت

فرستادن : معنی

مثال : I'll send you a letter next week.

هفته‌ی آینده برایت نامه‌ای خواهم فرستاد. : معنی

448 : sense : لغت

حس، احساس : معنی

مثال : We need someone with a sense of duty.

ما به یک نفر با احساس مسئولیت نیاز داریم. : معنی

449 : since : لغت

از زمانی که، از وقتی که : معنی

مثال : He has studied English since he was 4.

او از زمانی که 4 ساله بوده، انگلیسی خوانده است. : معنی

450 : sixth : لغت

ششمین : معنی

مثال : It was her sixth birthday.

ششمین تولدش (سالروز تولدش) بود. : معنی

451 : title : لغت

عنوان، لقب : معنی

مثال : They gave him the title of "Al-Amin".

آنها لقب "الامین" به او دادند. : معنی

452 : true : لغت

حقیقی، واقعی، حقیقت : معنی

مثال : It was a true story.

آن یک داستان واقعی بود. : معنی

453 : trustworthy : لغت

قابل اعتماد : معنی

مثال : Do you think he is trustworthy?

فکر می‌کنی او قابل اعتماد باشد؟ : معنی

454 : truthful : لغت

راستگو، صادق : معنی

مثال : I'm sure that Mehrnoosh is a truthful person.

من مطمئنم که مهرنوش انسان صادقی است. : معنی

455 : truthfulness = honesty : لغت

راستگویی، صداقت : معنی

مثال : Everyone admired his truthfulness.

همه صداقت و راستگویی او را تحسین می‌کردند. : معنی

456 : universe : لغت

جهان، عالم : معنی

مثال : Do you know how big the universe is?

می‌دانی جهان (عالم) چه قدر بزرگ است؟ : معنی

457 : welcome (sb) warmly : لغت

(به کسی) با گرمی خوش آمد گویی کردن : معنی

مثال : Jack welcomed his mother warmly.

جک به مادرش با گرمی خوش آمد گویی کرد. : معنی

458 : What size do you wear? : لغت

شما چه سایزی (شماره‌ای) می‌پوشید؟ : معنی

مثال : What size do you wear? - I wear size 38.

- شما چه سایزی می‌پوشید؟ - سایز من 38 است. : معنی

459 : worship : لغت

پرستش کردن، عبادت کردن : معنی

مثال : The Holy prophet told the people to worship God.

پیامبر اکرم به مردم گفت که خدا را پرستند. : معنی

واژگان کتاب سال دوم

درس اول: Washoe and the puzzles:

1 - according to : لغت

طبق، بر طبق : معنی

You should answer the questions according to your book. مثال

تو باید سؤالات را طبق کتابت پاسخ بدهی. : معنی

2 - banana : لغت

موز : معنی

Monkeys eat banana. مثال

میمون‌ها موز می‌خورند. : معنی

3 - bill : لغت

صورتحساب : معنی

After dinner, Herbert paid the bill. مثال

بعد از شام هربرت صورتحساب را پرداخت کرد. : معنی

4 - cage : لغت

قفص : معنی

One day a man put a puzzle inside Washoe's cage. مثال

یک روز مردی یک پازل درون قفس واشو گذاشت. : معنی

5 - cassette player : لغت

ضبطصوت : معنی

Carla bought an expensive cassette player. مثال

کارلا یک ضبطصوت گران قیمت خرید. : معنی

6 - copy : لغت

رونوشت، کپی : معنی

Andy gave me a copy of his story. مثال

اندی یک رونوشت از داستانش به من داد. : معنی

7 - decide : لغت

تصمیم گرفتن : معنی

She decided to study English. مثال

او تصمیم گرفت که انگلیسی بخواند. : معنی

8 - do right : لغت

به نتیجه رساندن، درست انجام دادن : معنی

Each time Washoe did it right, the man gave her a slice of banana. مثال

9 - هر بار که واشو آن را درست انجام می‌داد، مرد به او یک تکه موز می‌داد. : معنی

find out : لغت

17 - motorcycle : لغت

موتورسیکلت : معنی

Joe's brother has a motorcycle. مثال

برادر جو یک موتورسیکلت دارد. : معنی

18 - passage : لغت

پی‌بردن، فهمیدن : معنی

We found out that they had had an accident. مثال

ما فهمیدیم که آن‌ها دچار سانحه‌ای شده بودند. : معنی

10 - for a while : لغت

برای مدتی : معنی

It's better to stop and rest for a while. مثال

بهتر است توقف کنیم و برای مدتی استراحت نماییم. : معنی

11 - get cold : لغت

سرد شدن : معنی

Water turns into ice when it gets cold. مثال

وقتی که آب سرد می‌شود، تبدیل به یخ می‌شود. : معنی

12 - give back : لغت

پس دادن : معنی

Edward gave the book back to the library. مثال

ادوارد کتاب را به کتابخانه پس داد. : معنی

13 - keep on : لغت

ادامه دادن : معنی

If you want to be successful, you should keep on trying. مثال

اگر می‌خواهی موفق شوی، باید به سعی کردن و تلاش کردن ادامه : معنی

بدهی.

14 - language lab : لغت

لابراتوار زبان : معنی

We listen to tapes in the language lab. مثال

ما در لابراتوار زبان به نوار گوش می‌کنیم. : معنی

15 - make a mistake : لغت

اشتباه کردن : معنی

He made a mistake when he was solving the problem. مثال

او وقتی داشت مسأله را حل می‌کرد، اشتباهی نمود. : معنی

16 - math : لغت

ریاضی : معنی

Mr. Behravesch was my math teacher. مثال

آقای بهروش معلم ریاضی من بود. : معنی

متن : معنی

Read this passage and then answer the questions. مثال

این متن را بخوانید و سپس به سؤالات پاسخ دهید. : معنی

19 - pick up : لغت

برداشتن : معنی

مثال : He picked up the newspaper and looked at the pictures.

او روزنامه را برداشت و به عکس‌هایش نگاه کرد. : معنی

20 – لغت : politely

مؤدبانه : معنی

مثال : Pat talks politely but Andy doesn't.

پت مؤدبانه صحبت می‌کند ولی اندی نه. : معنی

21 – لغت : puzzle

پازل، معما : معنی

مثال : Washoe likes to solve puzzles.

واشو دوست دارد معما حل کند. : معنی

22 – لغت : request

درخواست : معنی

مثال : Can you make a polite request?

آیا می‌توانی یک درخواست مؤدبانه بکنی؟ : معنی

23 – لغت : reward

پاداش : معنی

مثال : The man gave Washoe a slice of banana as a reward.

مرد به‌عنوان پاداش یک تکه موز به واشو داد. : معنی

24 – لغت : right

درست، راست : معنی

مثال : Do you know the right answer?

آیا جواب درست را می‌دانی؟ : معنی

25 – لغت : run out of

تمام شدن، تمام کردن (چیزی) : معنی

مثال : She can't bake a cake because she has run out of sugar.

او نمی‌تواند کیک بپزد چون شکر تمام شده است. (شکر ندارد) : معنی

26 – لغت : slice

تکه، برش : معنی

مثال : Can I have a slice of cake?

می‌توانم یک تکه کیک بخورم؟ : معنی

27 – لغت : take (sth) apart

جدا جدا کردن / قطعه‌قطعه کردن (چیزی) : معنی

مثال : Mark is taking the clock apart.

مارک دارد قطعات ساعت را از هم جدا می‌کند. : معنی

28 – لغت : tape

(کاست) نوار : معنی

مثال : Did you listen to the new tape?

نوار جدید را گوش کردی؟ : معنی

29 – لغت : unhappy

ناراحت، غمگین، ناشاد : معنی

مثال : He was unhappy because of his grades.

او به خاطر نمراتش ناراحت بود. : معنی

30 – لغت : unusual

غیرطبیعی، نامعمول : معنی

مثال : Is it unusual to eat a sandwich in the classroom?

آیا خوردن ساندویچ در کلاس نامعمول است؟ : معنی

31 – لغت : upset

ناراحت : معنی

مثال : Why was Rita so upset?

چرا ریتا آن‌قدر ناراحت بود؟ : معنی

32 – لغت : Would you mind. . . ?

به‌نظر شما مشکلی نیست اگر . . . ، اشکالی دارد اگر . . . : معنی

مثال : Would you mind opening the window?

به‌نظر شما اشکالی دارد اگر پنجره باز باشد؟ / شما با باز کردن : معنی

پنجره مشکلی ندارید؟

33 – لغت : you're welcome

خوش آمدید، خواهش می‌کنم، قابلی ندارد : معنی

مثال : - Thank you. - You're welcome.

- خیلی ممنون. - خواهش می‌کنم. ، قابلی ندارد. : معنی

34 – لغت : come back

برگشتن : معنی

مثال : Natasha will come back from Paris tomorrow.

ناتاشا فردا از پاریس برمی‌گردد. : معنی

35 – لغت : put on

پوشیدن لباس : معنی

مثال : Put on your coat. It's cold out side.

کت را بپوش. بیرون سرد است. : معنی

36 – لغت : take off

بیرون آوردن، درآوردن (لباس) : معنی

مثال : Take off your coat. It's warm outside.

کت را درآور. بیرون گرم است. : معنی

The other side of the moon : درس دوم

37 – لغت : a lot

خیلی زیاد : معنی

مثال : Iris reads a lot.

آیریس زیاد کتاب می‌خواند. : معنی

38 – لغت : around

پیرامون، دور، اطراف : معنی

مثال : In 1959 a Russian spaceship went around the moon.

در سال 1959 یک فضاپیما روسی به دور ماه رفت. : معنی

39 – لغت : both

هر دو : معنی

مثال : People couldn't see both sides of the moon.

مردم نمی‌توانستند هر دو روی ماه را ببینند. : معنی

40 – لغت : camera

دوربین : معنی

مثال : You can take pictures with a camera.

شما می‌توانید با دوربین عکس بگیرید. : معنی

centimeter : لغت – 41

سانتی متر : معنی

مثال : This line shouldn't be longer than 5 centimeters.

این خط نباید بیشتر از 5 سانتی متر باشد. (بلندتر از 5 سانتی متر) : معنی

earth : لغت – 42

زمین : معنی

مثال : The moon goes round the earth.

ماه به دور زمین می چرخد. : معنی

everywhere : لغت – 43

همه جا ، هر جا : معنی

مثال : Everywhere was filled with papers.

همه جا پر از کاغذ شده بود. : معنی

face (v) : لغت – 44

روبروشدن، روبرو بودن : معنی

مثال : I can't face that problem.

من نمی توانم با آن مشکل روبرو شوم. : معنی

fall : لغت – 45

افتادن : معنی

مثال : The little cat fell into the hole.

گربه ی کوچک در سوراخ افتاد. : معنی

fewer : لغت – 46

(تعداد) کمتر : معنی

مثال : There are fewer flat places on the other side of the moon.

درطرف دیگر ماه، قسمت های مسطح کمتری وجود دارند. : معنی

flat : لغت – 47

صاف، هموار : معنی

مثال : The flat places on the moon are called "seas".

قسمت های مسطح و هموار روی ماه، "دریا" نامیده می شوند. : معنی

get out of : لغت – 48

خارج شدن از : معنی

مثال : The cat tried to get out of the hole.

گربه سعی کرد که از سوراخ خارج شود. : معنی

go around : لغت – 49

چرخیدن به دور : معنی

مثال : The earth goes around the sun.

زمین به دور خورشید می چرخد. : معنی

hers : لغت – 50

مال او (مؤنث) : معنی

مثال : This is Kate's book. It's hers.

این کتاب کیت است. این مال اوست. : معنی

his : لغت – 51

مال او (مذکر) : معنی

مثال : Colin couldn't find his key.

کالین نتوانست کلیدش را پیدا کند. : معنی

hold : لغت – 52

نگه داشتن : معنی

مثال : She was holding a bag in her hand.

او یک کیف در دستش داشت. : معنی

hole : لغت – 53

چاله، سوراخ : معنی

مثال : There are lots of holes on the moon.

روی ماه چاله های زیادی وجود دارد. : معنی

inside : لغت – 54

داخل، درون : معنی

مثال : What do you have inside your pocket?

توی جیبت چه داری؟ : معنی

its : لغت – 55

مال آن : معنی

مثال : Look at that house. Its door is red.

به آن خانه نگاه کن. درش قرمز است. : معنی

knife : لغت – 56

چاقو : معنی

مثال : That man has a knife in his hand. I think he wants to cut the cake!

آن مرد یک چاقو در دستش دارد. فکر کنم می خواهد کیک را ببرد! : معنی

knowledge : لغت – 57

دانش، معلومات : معنی

مثال : She has a lot of knowledge on that topic.

او دانش زیادی درباره ی آن موضوع دارد. : معنی

like (prep) : لغت – 58

شبیه به : معنی

مثال : The other side of the moon is much like the side we see all the time.

طرف دیگر ماه خیلی شبیه به سمتی است که ما همیشه می بینیم. : معنی

lots of : لغت – 59

تعداد زیادی، خیلی : معنی

مثال : Lots of students take part in the university entrance exam.

دانش آموزان زیادی در آزمون ورودی دانشگاه شرکت می کنند. : معنی

mine : لغت – 60

مال من : معنی

مثال : This car isn't yours, it's mine.

این ماشین مال تو نیست، مال من است. : معنی

navy : لغت – 61

نیروی دریایی : معنی

مثال : He is in the navy.

او در نیروی دریایی است. : معنی

ours : لغت – 62

مال ما : معنی

مثال : This house is ours.

این خانه مال ماست. : معنی

photograph : لغت – 63

عکس : معنی

مثال : This is a photograph of Luis Figo.

این یک عکس از لوییس فیگو است. : معنی

64 – photographer : لغت

عکاس : معنی

مثال : Toni is a photographer.

تونی عکاس است. : معنی

65 – plant life : لغت

زندگی گیاهی : معنی

مثال : There is no plant life on the moon.

روی ماه زندگی گیاهی وجود ندارد. : معنی

66 – rather : لغت

نسبتاً : معنی

مثال : It was rather hot yesterday.

دیروز تقریباً گرم بود. : معنی

67 – rock : لغت

صخره : معنی

مثال : The holes on the moon are made by big rocks.

چاله‌های روی ماه توسط صخره‌های بزرگ ایجاد شده‌اند. : معنی

68 – Russian : لغت

روسی : معنی

مثال : Do you think that beautiful girl is Russian?

فکر می‌کنی آن دختر زیبا روسی باشد؟ : معنی

69 – sailor : لغت

ملوان : معنی

مثال : My brother is a sailor.

برادر من ملوان است. : معنی

70 – secret : لغت

راز : معنی

مثال : Don't tell anyone, it's a secret.

به کسی نگو، این یک راز است. : معنی

71 – seem : لغت

به نظر رسیدن : معنی

مثال : It seems interesting.

جالب به نظر می‌رسد. : معنی

72 – space : لغت

فضا : معنی

مثال : There are many stars in the space.

ستارگان زیادی در فضا وجود دارند. : معنی

73 – spaceship : لغت

فضاپیما : معنی

مثال : Russians sent a spaceship to the moon.

روس‌ها یک فضاپیما به ماه فرستادند. : معنی

74 – steal : لغت

دزدیدن : معنی

مثال : What did the robber steal?

دزد چه دزدید؟ : معنی

sugar : لغت – 75

شکر : معنی

مثال : She never has any sugar with her tea.

او هرگز با چایش شکر (قند) نمی‌خورد. : معنی

take a photograph : لغت – 76

عکس گرفتن : معنی

مثال : Would you please take a photograph from me?

لطفاً از من یک عکس می‌گیری؟ : معنی

other (the other) : لغت – 77

دیگر، دیگری : معنی

مثال : What is on the other side of the moon?

در طرف دیگر ماه چه وجود دارد؟ : معنی

theirs : لغت – 78

مال آن‌ها : معنی

مثال : This telephone number is theirs.

این شماره‌ی تلفن مال آن‌هاست. : معنی

till : لغت – 79

تا : معنی

مثال : He worked till 10 o'clock.

او تا ساعت 10 کار کرد. : معنی

understand : لغت – 80

فهمیدن : معنی

مثال : Can you understand this problem?

می‌توانی این مشکل را بفهمی؟ : معنی

wide : لغت – 81

وسیع : معنی

مثال : This football field is wide.

این زمین فوتبال وسیع است. : معنی

windy : لغت – 82

طوفانی، بادی : معنی

مثال : We can't go swimming today because the sea is windy.

امروز نمی‌توانیم برای شنا برویم چون دریا طوفانی است. : معنی

would like : لغت – 83

مایل بودن : معنی

مثال : I would like to have a cup of tea.

مایلم یک فنجان چای بنوشم. : معنی

yours : لغت – 84

مال شما : معنی

مثال : Is this pen yours?

آیا این خودکار مال شماست؟ : معنی

look for : لغت – 85

دنبال ... گشتن : معنی

مثال : We looked for you every where.

ما همه جا دنبال تو گشتیم. : معنی

درس سوم: Holland's toy town

86 – لغت : a foot wide

(به اندازه‌ی) یک فوت وسیع : معنی

مثال : The canals are about a foot wide.

کانال‌ها تقریباً به اندازه‌ی یک فوت وسیع هستند. : معنی

87 – لغت : airport

فرودگاه : معنی

مثال : I'll meet him at the airport tomorrow.

فردا او را در فرودگاه می‌بینم. : معنی

88 – لغت : along

در طول : معنی

مثال : Trains run along tiny tracks.

قطارها در طول مسیرهای کوچک حرکت می‌کنند. : معنی

89 – لغت : altogether

همه با هم، در مجموع : معنی

مثال : That'll be 4000 tomans altogether.

در مجموع 4000 تومان می‌شود. : معنی

90 – لغت : bar

واحد شمارش شکلات و صابون، ستون، میله : معنی

مثال : He is having a bar of chocolate.

او دارد یک قطعه شکلات می‌خورد. : معنی

91 – لغت : biscuit

بیسکویت : معنی

مثال : You can have some biscuits for breakfast.

می‌توانی چند بیسکویت برای صبحانه بخوری. : معنی

92 – لغت : bottle

بطری : معنی

مثال : There is something in this bottle.

در این بطری چیزی هست. : معنی

93 – لغت : bridge

پل : معنی

مثال : That bridge was built 10 years ago.

آن پل 10 سال پیش ساخته شده‌است. : معنی

94 – لغت : canal

کانال : معنی

مثال : Small boats sail on canals.

قایق‌های کوچک روی کانال‌ها شناورند. : معنی

95 – لغت : child's wagon

کالسکه‌ی بچه : معنی

مثال : The planes are the size of a child's wagon.

هواپیماها به اندازه‌ی کالسکه‌ی بچه هستند. : معنی

96 – لغت : chocolate

شکلات : معنی

مثال : Most people like chocolate.

بیشتر مردم شکلات دوست دارند. : معنی

97 – لغت : church

کلیسا : معنی

مثال : We go to church every Sunday.

ما هر یکشنبه به کلیسا می‌رویم. : معنی

98 – لغت : coach

کالسکه : معنی

مثال : There's even a golden coach in the toy town.

در شهر اسباب‌بازی‌ها حتی یک کالسکه‌ی طلایی وجود دارد. : معنی

99 – لغت : cost

هزینه، هزینه داشتن : معنی

مثال : How much does this watch cost?

این ساعت چه قدر هزینه دارد؟ (این ساعت چه قدر می‌شود؟) : معنی

100 – لغت : dollhouse

خانه‌ی عروسک : معنی

مثال : Little girls like dollhouses.

دختران کوچک خانه‌ی عروسک‌ها را دوست دارند. : معنی

101 – لغت : employ

استخدام کردن : معنی

مثال : We should employ a new driver.

ما باید یک راننده‌ی جدید استخدام کنیم. : معنی

102 – لغت : even

حتی : معنی

مثال : He was so tired that he couldn't even have his dinner.

او آن قدر خسته بود که حتی نتوانست شامش را بخورد. : معنی

103 – لغت : factory

کارخانه : معنی

مثال : Tom's father works in a big factory.

پدر تام در یک کارخانه‌ی بزرگ کار می‌کند. : معنی

104 – لغت : fairyland

سرزمین افسانه‌ای : معنی

مثال : Have you ever wished to live in a fairyland?

تا به حال آرزو کرده‌ای که در یک سرزمین افسانه‌ای زندگی کنی؟ : معنی

105 – لغت : glow

درخشیدن : معنی

مثال : The cat's eyes glow in the dark.

چشم‌ها گربه در تاریکی می‌درخشند. : معنی

106 – لغت : golden

طلایی : معنی

مثال : Nora likes golden color.

نورا رنگ طلایی را دوست دارد. : معنی

hammer : لغت – 107

چکش : معنی

مثال : Children shouldn't play with a hammer.

بچه‌ها نباید با چکش بازی کنند. : معنی

highway : لغت – 108

بزرگراه : معنی

مثال : Drivers drive fast on highways.

رانندگان در بزرگراه‌ها سریع (تند) رانندگی می‌کنند. : معنی

history : لغت – 109

گذشته، تاریخ : معنی

مثال : My friend knows a lot about world history.

دوست من چیزهای زیادی در مورد تاریخ جهان می‌داند. : معنی

Holland : لغت – 110

هلند : معنی

مثال : Holland is famous for its flowers.

هلند به خاطر گل‌هایش معروف و مشهور است. : معنی

hurt : لغت – 111

آسیب دیدن، مجروح کردن، صدمه زدن : معنی

مثال : He hurt his hand when he was working.

او وقتی که داشت کار می‌کرد، دستش را مجروح (زخمی) کرد. : معنی

jam : لغت – 112

مربا : معنی

مثال : There is some jam in that jar.

در آن شیشه مقداری مربا وجود دارد. : معنی

jar : لغت – 113

واحد شمارش مربا، کوزه، ظرف دهانه گشاد : معنی

مثال : She bought a jar of jam.

او یک شیشه مربا خرید. : معنی

light bulb : لغت – 114

(حباب) لامپ، چراغ : معنی

مثال : There was a broken light bulb on the ground.

حباب لامپ شکسته‌ای روی زمین بود. : معنی

light up : لغت – 115

روشن کردن : معنی

مثال : The toy town is lit up by tiny light bulbs at night.

شب‌ها شهر اسباب‌بازی با لامپ‌های کوچک روشن می‌شود. : معنی

loaf : لغت – 116

قرص (نان) : معنی

مثال : There is a loaf of bread on the table.

یک قرص نان روی میز است. : معنی

low : لغت – 117

پایین، کم : معنی

مثال : His grades are low so he must try harder.

نمرات او پایین است پس باید بیشتر تلاش کند. : معنی

magazine : لغت – 118

مجله : معنی

مثال : Vera was reading a magazine yesterday.

وِرا دیروز داشت مجله می‌خواند. : معنی

match : لغت – 119

مسابقه : معنی

مثال : Robin is watching a football match now.

رابین الان دارد یک مسابقه‌ی فوتبال تماشا می‌کند. : معنی

merry - go - round : لغت – 120

چرخ و فلک : معنی

مثال : Children like to ride on a merry-go-round.

بچه‌ها دوست دارند که سوار چرخ و فلک بشوند. : معنی

model : لغت – 121

(مانکن) مدل، طرح، نمونه : معنی

مثال : Jenny's sister is a model.

خواهر ژنی مدل (مانکن) است. : معنی

offer : لغت – 122

تعارف، پیشنهاد : معنی

مثال : He offered me a drink.

او یک نوشیدنی به من پیشنهاد (تعارف) کرد. : معنی

packet : لغت – 123

بسته، پاکت : معنی

مثال : There is a packet of cigarettes on the table.

روی میز یک پاکت سیگار است. : معنی

price : لغت – 124

قیمت : معنی

مثال : How much is the price of this bag?

قیمت این کیف چقدر است؟ : معنی

pull : لغت – 125

کشیدن (متضاد هل دادن) : معنی

مثال : If you want to open the door, you should pull it.

اگر می‌خواهی در را باز کنی، باید آن را بکشی. : معنی

punish : لغت – 126

تنبیه کردن : معنی

مثال : You shouldn't punish the child.

تو نباید بچه را تنبیه کنی. : معنی

repair : لغت – 127

تعمیر کردن : معنی

مثال : I can repair this radio.

من می‌توانم این رادیو را تعمیر کنم. : معنی

run along : لغت – 128

حرکت در طول : معنی

مثال : The train is running along the track.

قطار دارد در طول مسیر حرکت می‌کند. : معنی

sail (v,n) : لغت – 129

n : بادبان ، v : شناور بودن، حرکت روی آب : معنی

مثال : The boat has sails.

قایق بادبان دارد. : معنی

130 – لغت : soap

صابون : معنی

مثال : Please go and buy a bar of soap.

لطفاً برو و یک قالب صابون بخر. : معنی

131 – لغت : soft drink

نوشیدنی بدون الکل : معنی

مثال : They serve soft drinks at their party.

آن‌ها در مهمانی‌شان نوشیدنی بدون الکل سرو می‌کنند. : معنی

132 – لغت : soup

سوپ : معنی

مثال : David likes chicken soup very much.

دیوید خیلی سوپ جوجه دوست دارد. : معنی

133 – لغت : speed (v)

با سرعت رفتن، سرعت گرفتن : معنی

مثال : Cars speed in highways.

ماشین‌ها در بزرگراه‌ها سرعت می‌گیرند. : معنی

134 – لغت : through

از راه، وسیله‌ای، از طریق، توسط : معنی

مثال : You can walk through all streets.

شما می‌توانید از همه‌ی خیابان‌ها عبور کنید. : معنی

135 – لغت : thumb

انگشت شست : معنی

مثال : He hurt his thumb when he was playing with a hammer.

او وقتی که داشت با چکش بازی می‌کرد، انگشت شستش را : معنی
معجروح کرد.

136 – لغت : tiny

کوچک، ریز : معنی

مثال : There are tiny horses in the toy town.

در شهر اسباب‌بازی اسب‌های کوچک وجود دارند. : معنی

137 – لغت : toy

اسباب‌بازی : معنی

مثال : Children like to play with toys.

بچه‌ها دوست دارند که با اسباب‌بازی بازی کنند. : معنی

138 – لغت : track

شیار، مسیر : معنی

مثال : There are tiny train tracks in the toy town.

در شهر اسباب‌بازی مسیرهای کوچک عبور قطار وجود دارد. : معنی

139 – لغت : waist

کمر : معنی

مثال : The houses in the toy town may come to your waist.

در شهر اسباب‌بازی، خانه‌ها ممکن است تا کمر شما باشند. : معنی

140 – لغت : walk (through)

از (جایی) رد شدن، از مسیر (جایی) عبور کردن : معنی

مثال : You can't walk through this alley at night.

در شب نمی‌توانید از این کوچه عبور کنید. (از مسیر این کوچه : معنی

عبور کنید).

141 – لغت : whole

همه‌ی، تمام : معنی

مثال : Can you tell us the whole story?

آیا می‌توانی همه داستان را برای ما تعریف کنی؟ : معنی

142 – لغت : in

درون : معنی

مثال : There is a boy in the car.

یک پسر درون ماشین است. : معنی

143 – لغت : into

به درون : معنی

مثال : A cat is going into the car.

یک گربه دارد به درون ماشین می‌رود. : معنی

144 – لغت : behind

پشت : معنی

مثال : There is a bicycle behind the car.

یک دوچرخه پشت ماشین است. : معنی

145 – لغت : under

زیر : معنی

مثال : There is a book under the bed.

یک کتاب زیر تخت است. : معنی

146 – لغت : in front of

جلوی : معنی

مثال : There is a taxi in front of the shop.

یک تاکسی جلوی مغازه است. : معنی

147 – لغت : near

نزدیک : معنی

مثال : There is a tree near the car.

یک درخت نزدیک ماشین است. : معنی

درس چهارم : Charles Dickens and the little children**148 – لغت : against**

برخلاف، در برابر، در مقابل : معنی

مثال : Driving at high speed is against the law.

رانندگی با سرعت زیاد برخلاف قانون است. : معنی

149 – لغت : although

اگرچه : معنی

مثال : Although you're not so kind, I still love you.

اگرچه تو زیاد مهربان نیستی، من باز هم دوستت دارم. : معنی

150 – لغت : blow

وزیدن : معنی

مثال : The wind is blowing hard outside.

بیرون باد دارد به شدت می‌ورزد. : معنی

151 – لغت : boss

رئیس : معنی

Does your boss understand you? : مثال

آیا رئیس‌تان شما را درک می‌کند؟ : معنی

152 – لغت : bowl

کاسه : معنی

He had a bowl of watery soup for dinner. : مثال

او برای شام یک کاسه سوپ آبی خورد. : معنی

153 – لغت : chemistry

شیمی : معنی

Gordon is studying chemistry at university. : مثال

گوردن در دانشگاه شیمی می‌خواند. : معنی

154 – لغت : coal

زغال‌سنگ : معنی

Many children worked in coal mines. : مثال

بچه‌های بسیاری در معادن زغال‌سنگ کار می‌کردند. : معنی

155 – لغت : complete (v)

کامل کردن : معنی

Please complete the following sentences. : مثال

لطفاً جملات زیر را کامل کنید. : معنی

156 – لغت : countryman

مرد روستایی - هموطن : معنی

This countryman seems very kind. : مثال

این مرد روستایی به‌نظر خیلی مهربان می‌آید. : معنی

157 – لغت : cruel

خشن، نامهربان : معنی

Their bosses were cruel to them. : مثال

رؤسای آن‌ها با آن‌ها نامهربان بودند. : معنی

158 – لغت : cry

گریه کردن : معنی

Why is that little child crying? : مثال

آن بچه‌ی کوچک چرا دارد گریه می‌کند؟ : معنی

159 – لغت : earn

به‌دست آوردن (پول) : معنی

He earns a lot every year. : مثال

او هر سال پول زیادی به‌دست می‌آورد. : معنی

160 – لغت : feel

احساس کردن : معنی

Do you feel any pain in your knee? : مثال

در زانوات هیچ دردی احساس می‌کنی؟ : معنی

161 – لغت : feel sorry for (sb)

برای (کسی) احساس تأسف کردن. : معنی

People felt sorry for Oliver. : مثال

مردم برای الیور احساس تأسف کردند. : معنی

162 – لغت : France

فرانسه : معنی

Rex lives in France. : مثال

رکس در فرانسه زندگی می‌کند. : معنی

163 – لغت : gold

طلا : معنی

She has a gold ring. : مثال

او یک انگشتر طلا دارد. : معنی

164 – لغت : grammar

(دستور زبان) گرامر : معنی

If you want to be successful in this test, you should know the English grammar. : مثال

اگر می‌خواهی در این امتحان موفق باشی، باید گرامر انگلیسی را : معنی بلد باشی.

165 – لغت : hand (of a clock)

عقربه، دسته (ساعت) : معنی

A clock has two hands. : مثال

ساعت دو عقربه دارد. : معنی

166 – لغت : handle

دسته، دستگیره : معنی

Each door has a handle. : مثال

هر دری یک دستگیره دارد. : معنی

167 – لغت : head

سر : معنی

There is a butterfly on your head. : مثال

یک پروانه روی سر شماست. : معنی

168 – لغت : How about ... ?

... چه‌طور است؟ : معنی

We're going to have dinner at a restaurant. : مثال

- How about that Italian restaurant?

- ما می‌خواهیم برای شام به رستوران برویم. : معنی

- آن رستوران ایتالیایی چه‌طور است؟

169 – لغت : ill

مریض - بیمار : معنی

He couldn't come because he was ill. : مثال

او نتوانست بیاید چون مریض بود. : معنی

170 – لغت : iron (n)

آهن : معنی

This tool is made of iron. : مثال

این ابزار از آهن ساخته شده‌است. : معنی

171 – لغت : law

قانون : معنی

People made laws so that children wouldn't have to work so hard. : مثال

مردم قانون‌هایی ایجاد کردند به‌طوری که بچه‌ها مجبور نباشند : معنی آن‌قدر سخت کار کنند.

172 – لغت : machine

ماشین : معنی

This machine can change water into ice. : مثال

این ماشین می‌تواند آب را به یخ تبدیل کند. : معنی

173 – لغت : metal

فلز : معنی

مثال : This car is made of metal.

این ماشین از فلز ساخته شده است. : معنی

mine : لغت – 174

معدن : معنی

مثال : Children worked in mines.

بچه‌ها در معادن کار می‌کردند. : معنی

miner : لغت – 175

معدنچی : معنی

مثال : Can a woman be a miner?

آیا یک زن می‌تواند معدنچی باشد؟ : معنی

perfectly : لغت – 176

به‌طور کامل، به‌طور عالی : معنی

مثال : He works perfectly.

او به‌طور کامل و بی‌عیب کار می‌کند. : معنی

prefer : لغت – 177

ترجیح دادن : معنی

مثال : I prefer tea to coffee.

من چای را به قهوه ترجیح می‌دهم. : معنی

president : لغت – 178

رئیس‌جمهور : معنی

مثال : She is the president of our country.

او رئیس‌جمهور کشور ماست. : معنی

promise : لغت – 179

قول دادن : معنی

مثال : I promise to be on time.

قول می‌دهم که بدقولی نکنم. : معنی

real : لغت – 180

واقعی : معنی

مثال : Oliver Twist wasn't a real boy.

الیور توئیست یک پسر بچه واقعی نبود. : معنی

reason : لغت – 181

دلیل : معنی

مثال : What's your reason for studying?

دلیل شما برای درس خواندن چیست؟ : معنی

sad : لغت – 182

غمگین : معنی

مثال : Why is that boy sad?

چرا آن پسر غمگین است؟ : معنی

stay with : لغت – 183

ماندن با : معنی

مثال : She wants to stay with her friends.

او می‌خواهد که با دوستانش بماند. : معنی

stone : لغت – 184

سنگ : معنی

مثال : The stone broke the glass.

سنگ شیشه را شکاند. : معنی

telegram : لغت – 185

تلگرام : معنی

مثال : Last night I received a telegram.

دیشب من یک تلگرام دریافت کردم. : معنی

terrible : لغت – 186

خیلی بد، افتضاح : معنی

مثال : It was a terrible life for little children.

زندگی خیلی بدی برای بچه‌ها بود. : معنی

touch : لغت – 187

دست زدن، لمس کردن : معنی

مثال : Don't touch that cup. It's hot.

به آن فنجان دست نزن، داغ است. : معنی

war : لغت – 188

جنگ : معنی

مثال : There was a war in Iraq last year.

پارسال در عراق جنگ بود. : معنی

watery : لغت – 189

آبکی : معنی

مثال : Why is this soup so watery?

این سوپ چرا این‌قدر آبکی است؟ : معنی

wind : لغت – 190

باد : معنی

مثال : Is the wind blowing now?

آیا الان دارد باد می‌وزد؟ : معنی

درس پنجم : The little old man who could not read

angrily : لغت – 191

با عصبانیت : معنی

مثال : Your boss is talking angrily all the time.

رئیس همیشه دارد با عصبانیت صحبت می‌کند. : معنی

apartment : لغت – 192

آپارتمان : معنی

مثال : Roy lives in an apartment.

روی در یک آپارتمان زندگی می‌کند. : معنی

aside : لغت – 193

کنار : معنی

مثال : The old man put the can aside.

پیرمرد قوطی را کنار گذاشت. : معنی

Bad luck! : لغت – 194

عجب بدشانسی! : معنی

مثال : When Troy missed the bus he said; "Bad luck!"

وقتی که تروی از اتوبوس جا ماند، گفت: «عجب بدشانسی!» : معنی

195 – full of (sth) : لغت

پُر از (چیزی) : معنی
مثال : The box was full of paper.

جعبه پر از کاغذ بود. : معنی

196 – can (n) : لغت

قوطی : معنی
مثال : What's in that can?

(توی) در آن قوطی چیست؟ : معنی

197 – capital : لغت

پایتخت : معنی
مثال : Where is the capital of Iran? – Tehran.

– پایتخت ایران کجاست؟ – تهران. : معنی

198 – carton : لغت

جعبه، کارتن : معنی
مثال : There were some cans in that carton.

در آن کارتن چند قوطی وجود داشت. : معنی

199 – chicken : لغت

مرغ، جوجه : معنی
مثال : She doesn't like chicken soup.

او سوپ مرغ دوست ندارد. : معنی

200 – come back : لغت

برگشتن : معنی
مثال : When will you come back?

کی (چه وقت) برمی‌گردی؟ : معنی

201 – completely : لغت

به کلی، کاملاً : معنی
مثال : He forgot everything completely.

او به کلی (کاملاً) همه چیز را فراموش کرده بود. : معنی

202 – cream : لغت

کَرِم، خامه : معنی
مثال : There was some cream on the cake.

روی کیک مقداری خامه بود. : معنی

203 – crowded : لغت

پرجمعیت، شلوغ : معنی
مثال : Tehran is a crowded city.

تهران یک شهر شلوغ است. : معنی

204 – Delhi : لغت

دهلی : معنی
مثال : Delhi is the capital of India.

دهلی پایتخت هند است. : معنی

205 – get into trouble : لغت

در دردسر افتادن : معنی
مثال : Don't go out tonight or you'll get into trouble.

امشب بیرون نرو والا به دردسر می‌افتی. : معنی

206 – get mixed up : لغت

قاطی کردن! – گیج شدن : معنی

The old man got mixed up in the store. : مثال

پیرمرد در مغازه گیج شده بود. : معنی

207 – go hungry : لغت

گرسنه ماندن : معنی
مثال : When the old man learnt reading, he never went hungry again.
وقتی که پیرمرد خواندن را یاد گرفت، دیگر هرگز گرسنه نماند. : معنی

208 – go on a trip : لغت

به مسافرت رفتن : معنی
مثال : Stanley went on a trip last week.
هفته‌ی پیش ستانلی به مسافرت رفت. : معنی

209 – hate : لغت

تنفر داشتن، متنفر بودن : معنی
مثال : She hates smoking.
او از سیگار کشیدن متنفر است. : معنی

210 – have to : لغت

مجبور بودن : معنی
مثال : I don't like to do it, but I have to.
من دوست ندارم این کار را انجام بدهم ولی مجبورم. : معنی

211 – jump : لغت

پریدن : معنی
مثال : The boy jumped out of bed.

پسر از رختخواب بیرون پرید. : معنی

212 – lazy : لغت

تنبل : معنی
مثال : She is never lazy.
او هرگز تنبل نیست. : معنی

213 – light : لغت

سبک، نور، روشن : معنی
مثال : This box is light.
این جعبه سبک است. : معنی

214 – lovely : لغت

دوست داشتنی : معنی
مثال : What a lovely girl!
چه دختر دوست داشتنی! : معنی

215 – March : لغت

(ماه) مارس : معنی
مثال : Mehrnoosh's birthday is in March.
تولد مهرنوش در ماه مارس است. : معنی

216 – million : لغت

میلیون : معنی
مثال : What would you do if you had 1 million dollars?
اگر 1 میلیون دلار داشتی، چه می‌کردی؟ : معنی

217 – miss : لغت

دلتنگ شدن، جا ماندن، از دست دادن : معنی
مثال : I missed you very much.
دلتم خیلی برای تو تنگ شده بود. : معنی

218 – لغت : mixed up

گیج شده : معنی

مثال : Why was the child mixed up?

چرا بچه گیج شده بود؟ : معنی

219 – لغت : museum

موزه : معنی

مثال : We are going to visit the museum tomorrow.

فردا قرار است به دیدن موزه برویم. : معنی

220 – لغت : October

(ماه) اکتبر : معنی

مثال : What are you going to do in October?

در اکتبر قرار است چه کار کنی؟ : معنی

221 – لغت : officer

افسر : معنی

مثال : He is a police officer.

او یک افسر پلیس است. : معنی

222 – لغت : once

یک بار : معنی

مثال : Read this book once.

این کتاب را یک بار بخوان. : معنی

223 – لغت : park (v)

پارک کردن (ماشین) : معنی

مثال : Can I park my car here?

می توانم ماشینم را این جا پارک کنم؟ : معنی

224 – لغت : polite

مؤدب : معنی

مثال : Sean is polite.

شون مؤدب است. : معنی

225 – لغت : population

جمعیت : معنی

مثال : The world population is growing.

جمعیت جهان دارد رشد می کند. : معنی

226 – لغت : pot

ظرف، قوری : معنی

مثال : Please give me the coffee pot.

لطفاً قوری قهوه را به من بده. : معنی

227 – لغت : put (sth) aside

(چیزی را) کنار گذاشتن : معنی

مثال : Put that biscuit aside; come and have your lunch.

آن بیسکویت را کنار بگذار؛ بیا ناهارت را بخور. : معنی

228 – لغت : round (adj)

گرد : معنی

مثال : What's in that round box?

در آن جعبه ای گرد چه چیزی هست؟ : معنی

229 – لغت : row

ردیف : معنی

مثال : There was a row of boxes.

یک ردیف جعبه آن جا بود. : معنی

230 – لغت : sadly

با ناراحتی : معنی

مثال : He looked at me sadly.

او با ناراحتی (غمگین) به من نگاه کرد. : معنی

231 – لغت : say goodbye

خداحافظی کردن : معنی

مثال : I said goodbye and left.

من خداحافظی کردم و رفتم (آن جا را ترک کردم). : معنی

232 – لغت : seaside

ساحل دریا، کنار دریا : معنی

مثال : We went to the seaside in summer.

ما در تابستان کنار دریا رفتیم. : معنی

233 – لغت : September

(ماه) سپتامبر : معنی

مثال : September the 11th was an important day.

یازده سپتامبر روز مهمی بود. : معنی

234 – لغت : go shopping

به خرید رفتن : معنی

مثال : She's going shopping today.

او امروز به خرید می رود. : معنی

235 – لغت : sit

نشستن : معنی

مثال : Sit down, please.

لطفاً بنشینید. : معنی

236 – لغت : spaghetti

اسپاگتی : معنی

مثال : He liked spaghetti very much.

او خیلی اسپاگتی دوست داشت. : معنی

237 – لغت : taste (v)

مزه دادن : معنی

مثال : This cake tastes nice.

این کیک مزه ای خوبی می دهد. (مزه ای خوبی دارد). : معنی

238 – لغت : tourist

توریست : معنی

مثال : I saw some American tourists in France.

من چند توریست آمریکایی در فرانسه دیدم. : معنی

239 – لغت : toward

به طرف، به سمت : معنی

مثال : I'm going toward Azadi street.

من دارم به سمت خیابان آزادی می روم. : معنی

240 – لغت : toy gun

تفنگ اسباب بازی : معنی

مثال : He bought a toy gun for his son.

او یک تفنگ اسباب بازی برای پسرش خرید. : معنی

241 – لغت : without

بدون : معنی

مثال : You can't go there without a car.

بدون ماشین نمی‌توانی به آن‌جا بروی. : معنی

242 – لغت : wood

چوب : معنی

مثال : He made toys out of wood.

او از چوب اسباب‌بازی می‌ساخت. : معنی

درس ششم : Hic , Hic , Hic**243 – لغت : a short while**

یک مدت کوتاه، یک زمان کوتاه : معنی

مثال : I'll be back after a short while.

من بعد از یک مدت کوتاه برمی‌گردم. : معنی

244 – لغت : advice

نصیحت، توصیه : معنی

مثال : You should listen to the doctor's advice.

تو باید به توصیه‌ی پزشک گوش کنی. : معنی

245 – لغت : all of a sudden

یک‌دفعه، ناگهان : معنی

مثال : All of a sudden, a cat jumped into my room.

ناگهان یک گربه به درون اتاق من پرید. : معنی

246 – لغت : bother

مشکل، دردسر : معنی

مثال : Hiccups are a big bother.

سکسکه یک دردسر بزرگ است. : معنی

247 – لغت : breath

نفس : معنی

مثال : After running, she was out of breath.

بعد از دویدن، او از نفس افتاده بود. : معنی

248 – لغت : breathe

تنفس کردن، نفس کشیدن : معنی

مثال : The bird couldn't breathe easily.

پرندۀ نمی‌توانست به راحتی نفس بکشد. : معنی

249 – لغت : business

کار، مشغله، گرفتاری : معنی

مثال : Mind your own business.

به کار خودتان بپردازید (در کار من فصولی نکنید!) : معنی

250 – لغت : coin

سکه : معنی

مثال : Whose is this coin?

این سکه مال کیست؟ : معنی

251 – لغت : cover

پوشاندن : معنی

مثال : His hands were covered in ink.

دستانش پوشیده از جوهر بود. : معنی

252 – لغت : cure (n)

درمان : معنی

مثال : The doctor doesn't know the cure for this illness.

دکتر درمان این بیماری را نمی‌داند. : معنی

253 – لغت : disease

بیماری : معنی

مثال : AIDS is a serious disease.

ایدز یک بیماری جدی است. : معنی

254 – لغت : extra

اضافی، اضافه : معنی

مثال : I need one pen so this one is extra.

من یک خودکار نیاز دارم پس این یکی اضافی است. : معنی

255 – لغت : giggle (v)

(موزیانه) خندیدن : معنی

مثال : If you go hiccup, your friends may giggle.

اگر سکسکه کنی، ممکن است دوستانت (موزیانه) بخندند. : معنی

256 – لغت : go hic

سکسکه کردن : معنی

مثال : All of a sudden, he went hic.

ناگهان او سکسکه کرد. : معنی

257 – لغت : go on a picnic

به پیک‌نیک رفتن : معنی

مثال : My friends and I went on a picnic last weekend.

آخر هفته‌ی گذشته من و دوستانم به پیک‌نیک رفتیم. : معنی

258 – لغت : herself

خودش (مؤنث) : معنی

مثال : She looked at herself in the mirror.

او به خودش در آینه نگاه کرد. : معنی

259 – لغت : hiccup (v)

سکسکه کردن : معنی

مثال : Why are you hiccupping?

چرا داری سکسکه می‌کنی؟ : معنی

260 – لغت : hiccup (n)

سکسکه : معنی

مثال : Hiccups usually don't last long.

سکسکه‌ها معمولاً زیاد طول نمی‌کشند. : معنی

261 – لغت : himself

خودش (مذکر) : معنی

مثال : He himself did the job.

او خودش کار را انجام داد. : معنی

262 – لغت : hold one's breath

نفس را حبس کردن : معنی

مثال : How long can you hold your breath?

برای چه مدت می‌توانی نفست را حبس کنی؟ : معنی

263 – لغت : humid

مرطوب : معنی

مثال : Is the climate in Astara humid?

آیا آب و هوای آستارا مرطوب است؟ : معنی

264 – لغت : illness

بیماری : معنی

مثال : What is his illness?

بیماری‌اش چیست؟ : معنی

265 – لغت : itself

خودش : معنی

مثال : He didn't break the cup. It itself broke.

او فنجان را نشکست. آن خودش شکست. : معنی

266 – لغت : jerk (v, n)

کشش، منقبض شدن شدید ماهیچه : معنی

مثال : Suddenly a muscle starts jerking.

ناگهان یک ماهیچه شروع به منقبض شدن می‌کند. : معنی

267 – لغت : last (v)

دوام آوردن، طول کشیدن، ادامه یافتن : معنی

مثال : How long do hiccups last?

سکسکه‌ها چه قدر طول می‌کشند؟ : معنی

268 – لغت : lend

امانت دادن : معنی

مثال : I lent my book to Ivan.

من کتابم را به ایوان قرض دادم. : معنی

269 – لغت : lucky

خوش‌شانس : معنی

مثال : Do you remember "Lucky Luke"?

”لوک خوش‌شانس“ را به یاد می‌آوری؟ : معنی

270 – لغت : medicine

دارو : معنی

مثال : This medicine is very useful for you.

این دارو برای شما خیلی مفید است. : معنی

271 – لغت : mind (v)

اهمیت دادن، رسیدن به : معنی

مثال : Please mind your own business.

لطفاً به کار خودتان برسید. : معنی

272 – لغت : most of the time

بیشتر مواقع : معنی

مثال : Susan is studying most of the time.

بیشتر مواقع سوزان در حال درس خواندن است. : معنی

273 – لغت : mouth

دهان : معنی

مثال : What do you have in your mouth?

در دهانت چه داری؟ : معنی

274 – لغت : muscle

عضله : معنی

مثال : One of my leg muscles is painful.

یکی از عضلات پایم درد می‌کند. : معنی

275 – لغت : myself

خودم : معنی

مثال : I saw it myself.

من خودم دیدمش. : معنی

276 – لغت : obey

اطاعت کردن : معنی

مثال : You should obey the traffic rules.

شما باید از مقررات راهنمایی و رانندگی اطاعت کنید. : معنی

277 – لغت : ourselves

خودمان : معنی

مثال : We will take care of ourselves.

ما از خودمان مواظبت می‌کنیم. : معنی

278 – لغت : paper bag

کیسه کاغذی، پاکت کاغذی : معنی

مثال : Put those pens in the paper bag.

آن خودکارها را در پاکت کاغذی بگذار. : معنی

279 – لغت : rainy

بارانی : معنی

مثال : We can't go on a picnic because it's rainy today.

نمی‌توانیم به پیک‌نیک برویم چون امروز بارانی است. : معنی

280 – لغت : record

رکورد، سابقه : معنی

مثال : Liam has the best record in class activity.

لیام بهترین سابقه‌ی فعالیت کلاسی را دارد. : معنی

281 – لغت : scare

ترساندن : معنی

مثال : Are you scared of dogs?

آیا شما از سگ می‌ترسید؟ : معنی

282 – لغت : secretary

سکرتر، منشی : معنی

مثال : His secretary didn't let me meet him.

منشی‌اش نگذاشت که او را ببینم. : معنی

283 – لغت : stop

ایستادن، توقف : معنی

مثال : Don't stop! Try again.

توقف نکن! دوباره تلاش کن. : معنی

284 – لغت : successful

موفق : معنی

مثال : Alvin is a successful student.

آلوین دانش‌آموز موفق است. : معنی

285 – لغت : take a breath

نفس کشیدن : معنی

مثال : Take a deep breath.

یک نفس عمیق بکشید. : معنی

286 – لغت : themselves

خودشان : معنی

مثال : Did they build that house themselves?

آیا آن‌ها خودشان آن خانه را ساختند؟ : معنی

287 – لغت : unwelcome

ناخوشایند، نامیمون، نامطبوع : معنی

مثال : Hiccups are as unwelcome as a bad cold.

سکسکه به اندازه‌ی یک سرماخوردگی بد، نامطبوع است. : معنی

288 – لغت : wet

خیس : معنی

مثال : After a rainy night, everywhere was wet.

بعد از یک شب بارانی، همه جا خیس بود. : معنی

289 – لغت : yourself

خودت : معنی

مثال : You yourself know the answer.

تو خودت جواب را می‌دانی. : معنی

درس هفتم : How are you?

290 – لغت : actually

در واقع، در عمل : معنی

مثال : It is not necessary to describe where you are actually going.

لازم نیست توضیح بدهید که در واقع (درعمل) دارید کجا می‌روید. : معنی

291 – لغت : agree about / on

موافق بودن، موافقت کردن : معنی

مثال : The purpose of small talk is to let both people agree on something.

هدف مکالمه‌های کوتاه این است که اجازه دهد دو طرف در مورد : معنی

موضوعی به توافق برسند.

292 – لغت : appointment

قرار - قرار ملاقات : معنی

مثال : When is your appointment with the doctor?

کی (چه‌وقت) با دکتر قرار داری؟ : معنی

293 – لغت : backache

کمر درد : معنی

مثال : Mr. Amini had a backache so he couldn't drive.

آقای امینی کمردرد داشت بنابراین نتوانست رانندگی کند. : معنی

294 – لغت : behaviour

اخلاق، رفتار : معنی

مثال : You should know the social behaviour of the people in this country.

شما باید رفتار (اخلاق) اجتماعی مردم این کشور را بدانید. : معنی

295 – لغت : birthday

روز تولد : معنی

مثال : When is your birthday?

روز تولد تو کی (چه‌وقت) است؟ : معنی

296 – لغت : comment about / on

نقد کردن، نظر دادن درباره‌ی : معنی

مثال : At bus stops, people may comment about the transport system.

در ایستگاه‌های اتوبوس مردم ممکن است درباره سیستم حمل و نقل : معنی

نظر بدهند.

297 – لغت : common

رایج، عادی : معنی

مثال : In English, the commonest greeting is a question about a person's health.

در انگلیس، رایج‌ترین احوالپرسی سؤال در مورد سلامتی فرد است. : معنی

298 – لغت : composition

انشاء : معنی

مثال : Harriet is reading his composition for the class.

هریت دارد انشایش را برای کلاس می‌خواند. : معنی

299 – لغت : conversation

مکالمه : معنی

مثال : What's the topic of your conversation?

موضوع مکالمه‌ی شما چیست؟ : معنی

300 – لغت : date

تاریخ : معنی

مثال : What's the date today?

تاریخ امروز چیست؟ : معنی

301 – لغت : depend on

بستگی داشتن، تکیه کردن بر : معنی

مثال : What do the prices depend on?

قیمت‌ها به چه چیز بستگی دارند؟ : معنی

302 – لغت : describe

توصیف کردن : معنی

مثال : Can you describe your home?

آیا می‌توانی خانه‌ات را توصیف کنی؟ : معنی

303 – لغت : different (from)

متفاوت (با) : معنی

مثال : Your answers are different from mine.

جواب‌های تو با مال من متفاوت است. : معنی

304 – لغت : disagree about

مخالف بودن درباره‌ی : معنی

مثال : People usually disagree about politics.

مردم غالباً در مورد سیاست با هم موافق نیستند. : معنی

305 – لغت : education

تحصیلات : معنی

مثال : Why is education important?

چرا تحصیلات مهم است؟ : معنی

306 – لغت : expect

توقع داشتن، انتظار داشتن : معنی

مثال : I expect you to come soon.

من انتظار دارم که تو زود بیایی. : معنی

307 – expression : لغت

اصطلاح : معنی

مثال : People reply to these questions with a fixed expression.

مردم به این سؤال‌ها با یک اصطلاح ثابت و مشخص جواب می‌دهند. : معنی

308 – finger : لغت

انگشت : معنی

مثال : Tracy cut his finger.

تریسی انگشتش را بُرید. : معنی

309 – fixed (adj) : لغت

ثابت، مشخص : معنی

مثال : The prices are fixed in this store.

در این مغازه، قیمت‌ها ثابت هستند. : معنی

310 – friendly : لغت

دوستانه، صمیمی : معنی

مثال : A greeting is a way of being friendly to someone.

احوالپرسی روشی برای دوستانه بودن با افراد است. : معنی

311 – greet (v) : لغت

(سلام و) احوالپرسی کردن : معنی

مثال : He greeted me warmly.

او به گرمی با من سلام و احوالپرسی کرد. : معنی

312 – greeting (n) : لغت

احوالپرسی : معنی

مثال : What is the purpose of greeting?

هدف (منظور از) احوالپرسی چیست؟ : معنی

313 – headache : لغت

سر درد : معنی

مثال : Nicola couldn't come because he had a headache.

نیکولا نتوانست بیاید زیرا سردرد داشت. : معنی

314 – How is everything with you? : لغت

اوضاع و احوال چه‌طور است؟ : معنی

مثال : You can ask "How is everything with you?" in a greeting.

شما می‌توانید در احوالپرسی بپرسید «اوضاع و احوال چه‌طور : معنی

است؟»

315 – idea : لغت

ایده، نظر : معنی

مثال : What's your idea about it?

نظرت در مورد این چیست؟ : معنی

316 – importance : لغت

اهمیت : معنی

مثال : Do you know the importance of education?

آیا اهمیت تحصیلات را می‌دانی؟ : معنی

317 – necessary : لغت

لازم، ضروری : معنی

مثال : It is necessary to speak English here.

انگلیسی صحبت کردن در این‌جا ضروری است. : معنی

318 – living (n) : لغت

زندگی : معنی

مثال : Living in the Middle East is not easy.

زندگی در خاورمیانه آسان نیست. : معنی

319 – opinion : لغت

ایده، نظر : معنی

مثال : What's your opinion about it?

نظرت درباره‌ی این چیست؟ : معنی

320 – peace : لغت

آرامش، صلح : معنی

مثال : He requires peace and quiet.

او به سکوت و آرامش نیاز دارد. : معنی

321 – politics : لغت

امور سیاسی، سیاست : معنی

مثال : Politics is not a good topic for a small talk.

امور سیاسی (سیاست) موضوع خوبی برای یک مکالمه کوتاه نیست. : معنی

322 – professor : لغت

استاد، پرفسور : معنی

مثال : Where would you work if you were a professor?

اگر یک پرفسور بودی کجا کار می‌کردی؟ : معنی

323 – purpose : لغت

هدف، قصد، منظور : معنی

مثال : What's the purpose of a small talk?

هدف یک مکالمه‌ی کوتاه چیست؟ : معنی

324 – quiet : لغت

ساکت، سکوت : معنی

مثال : You should study in a quiet place.

تو باید در یک مکان آرام (ساکت) درس بخوانی : معنی

325 – race : لغت

مسابقه : معنی

مثال : There is a horse race this afternoon.

امروز بعدازظهر یک مسابقه‌ی اسبدوانی است. : معنی

326 – religion : لغت

دین، مذهب : معنی

مثال : What's Alex's religion?

مذهب الکس چیست؟ : معنی

327 – require : لغت

نیاز داشتن، احتیاج داشتن : معنی

مثال : I can't do this job alone. I require some help.

من نمی‌توانم این کار را به تنهایی انجام دهم من به کمک نیاز دارم. : معنی

328 – safe : لغت

سالم، امن : معنی

مثال : Is Iraq a safe place to live in?

آیا عراق برای زندگی یک محل امن است؟ : معنی

329 – similar : لغت

مشابه : معنی

مثال : There is a similar problem in this plane.

یک مشکل مشابه در این هواپیما وجود دارد. : معنی

330 – لغت : small talk

صحبت کوتاه، مکالمه کوتاه : معنی

مثال : A greeting is usually followed by a “small talk”.

احوالپرسی معمولاً با یک مکالمه‌ی کوتاه ادامه پیدا می‌کند. : معنی

331 – لغت : social

اجتماعی : معنی

مثال : Annie is studying social sciences at university.

آنی در دانشگاه علوم اجتماعی می‌خواند. : معنی

332 – لغت : start (n,v)

شروع، شروع کردن : معنی

مثال : Is it easy to start a conversation?

آیا آغاز (شروع کردن) یک مکالمه آسان است؟ : معنی

333 – لغت : sufficient

کافی : معنی

مثال : Do we have sufficient food for 5 guests?

آیا غذای کافی برای 5 نفر مهمان داریم؟ : معنی

334 – لغت : suitable

مناسب : معنی

مثال : This car is not suitable for the race.

این ماشین برای مسابقه مناسب نیست. : معنی

335 – لغت : supermarket

سوپر مارکت : معنی

مثال : Paula's friend has a supermarket.

دوست پاولا یک سوپرمارکت دارد. : معنی

336 – لغت : take place

برگزار شدن، اتفاق افتادن : معنی

مثال : When do the exams take place?

امتحانات کی (چه وقت) برگزار می‌شوند؟ : معنی

337 – لغت : topic

موضوع : معنی

مثال : What's the topic of her talk?

موضوع صحبت او چیست؟ : معنی

338 – لغت : transport system

سیستم حمل و نقل : معنی

مثال : People commented on the transport system.

مردم درباره سیستم حمل و نقل اظهارنظر کردند. : معنی

339 – لغت : usual

معمولی، معمول : معنی

مثال : It is usual to talk about the weather in England.

در انگلستان صحبت کردن در مورد هوا معمول است. : معنی

340 – لغت : vocabulary

واژه، لغت : معنی

مثال : Do you know the vocabulary and grammar of English language?

آیا واژگان و گرامر انگلیسی را می‌دانی؟ : معنی

341 – لغت : walk around

قدم زدن، پرسه زدن : معنی

مثال : “Just walking around” - “Where are you going?”

- کجا داری می‌روی؟ - همین اطراف قدم می‌زنم. : معنی

342 – لغت : write (about)

نوشتن (درباره‌ی) : معنی

مثال : He is writing about animals.

او دارد درباره‌ی حیوانات می‌نویسد. : معنی

343 – لغت : shopping

خرید : معنی

مثال : I'm going shopping this afternoon.

من امروز بعدازظهر به خرید می‌روم. : معنی